

## دو راهی سر نوشت

## انقلاب تنها در گرو به میدان آمدن طبقه کارگر است

رضا مقدم

در حاکمیت خواهند ماند.

رضا مقدم

روز چهارم تیر روزنامه یاس نو چاپ تهران اعلام کرد جمعی از فعالین کارگری، مسئولان و موسسان انجمن های صنفی و اعضای سندیکاهای سابق با ارسال نامه سرگشاده به وزیر کار از توافقنامه این وزارتخانه با سازمان جهانی کار مبنی بر ایجاد سندیکاهای مستقل بعنوان نماینده کارگران و شوراهای اسلامی بعنوان ارگان مشارکت کارگران و کارفرماها استقبال کردند. بالاخره روند قابل پیش بینی کنار رفتن شورای اسلامی و میدان یافتن تشکلهای مورد نظر جنبش اصلاحات سیاسی در این شکل مشخص ظهور کرد.

اولین اقدام عملی در این جهت چند سال قبل توسط جبهه مشارکت برداشته شد. آنها خوشباورانه و بدون پیش بینی مقاومت خانه کارگر و شوراهای اسلامی ماده مربوط به انجمنهای صنفی در قانون کار را به نفع خود تفسیر کردند و بر اساس آن جلسه ای ترتیب دادند تا قانون عالی انجمنهای صنفی سراسری را تشکیل دهند. بدین ترتیب انجمنهای صنفی ناگهان عزیز شدند و مورد لطف قرار گرفتند بطوریکه خانه کارگر هم دست بکار شد تا نوع وابسته به خودش را بوجود آورد. آقای عاشوری سردبیر نشریه اندیشه و جامعه نیز در این اجلاس حضور یافت و توانست مسائل آترا شاید هم از سر تصادف در ارگان رقیب (نشریه کار و کارگر) که صفحاتش با سخاوتمندی در اختیارش قرار گرفت افشا کند، از جمله اینکه نمایندگان انجمن صنفی رانندگان کامیون در جلسه صاحبان کامیون بودند و نه رانندگان کامیون.

در مجموع از زوایای مختلف چندین انتقاد عمومی به اولین حرکت جنبش اصلاحات برای شروع ایجاد تشکلهای مورد نظرش مطرح شد. نظیر اینکه اینها صاحبان روزنامه ها بودند نه روزنامه نگار، نمایندگان مجلس بودند، وابسته به یک حزب (جبهه مشارکت) بودند و غیره. بالاخره شوراهای اسلامی که نیروی اصلی مخالف این حرکت بودند بررسی اختلافات را به وزارت کار ارجاع دادند و همانطور که قابل پیش بینی بود وزیر کار جانب شوراهای اسلامی را گرفت. کمالی هر چند توانست مانع تشکیل انجمنهای

پاسخ به معضلاتی که جنبش اصلاحات سیاسی با آن روبروست منشا شکافهای فعلی در آن است. اکبر گنجی در تلاش برای یافتن همین معضلات رژیم اسلامی را اصلاح ناپذیر خواند و ایجاد یک شکاف را در جنبش اصلاحات به نام خود ثبت کرد. بنابراین شکاف در جنبش اصلاحات از نظر تقویمی موقعی اتفاق افتاد که اکبر گنجی کتابی بنام "جمهوری تمام عیار" منتشر کرد و طی آن جمهوری اسلامی را اصلاح ناپذیر دانست و باعث شد که بخش هایی از جنبش اصلاحات تاکتیک خود را نسبت به رژیم اسلامی عوض کنند. البته این تغییر تاکتیک منافعش کاملاً در خدمت جنبش اصلاحات است و نه چیز دیگر.

بدنبال این تغییر تاکتیک بخشی از جنبش اصلاحات که بعدها عمدتاً جبهه جمهوری خواهان را تشکیل دادند تبلیغات خود علیه رژیم اسلامی و آنچه به آن جناح خامنه ای می گویند را تند تر کردند بدون اینکه استراتژی خودشان را تغییر داده باشند. اینها خواهان گذار مسالمت آمیز هستند و هیچ استراتژی بجز صندوق رای ندارند. مسئله اینست که اگر با همین نیروها و با همین صندوق رای ها و همین استراتژی آنچه دوم خردادها میخواستند متحقق نشد و جلو زفت با تند کردن تبلیغات و افشاگری علیه خامنه ای نمیتوان چیز بیشتری بدست آورد. امکان تحقق اهداف اینها در گروه این است که نشان دهند که استراتژی جدیدی دارند، می توانند نیروهایی را که قبلاً در صحنه نبودند را به صحنه بیاورند، و تاکتیک مبارزاتی شان را عوض کرده اند. این می توانست توجه مخاطبانشان را جلب کند در صورتیکه چنین نیست. بنابراین صفتبندیها در جنبش اصلاحات عوض شده است بدون اینکه استراتژی و نیروهایی که باید عامل این تغییرات باشند عوض شده باشند.

مهمترین اتفاقی که در جنبش اصلاحات افتاده است تشکیل جبهه جمهوری خواهان است. اینها بخشی از جنبش اصلاحات بودند و از نظر تاکتیکی بدنبال کتاب گنجی از دوم خرداد جدا شدند و بدنبال آنها دفتر تحکیم وحدت نیز تاکتیک خود را تغییر داد. اینها کماکان مخالف انقلابند و خواهان تغییر تدریجی رژیم اسلامی هستند. تعیین تکلیف رژیم اسلامی ایران از طریق یک رفراندوم که جبهه

مشخصه مهم دوران سیاسی کنونی تغییر صف بندیها و شفاف تر شدن صحنه سیاسی ایران است. همه عوامل و وقایع سیاسی ایران دست به دست هم داده اند تا هر روز بیشتر توجه ها به طرف غایب بزرگ صحنه سیاسی ایران یعنی طبقه کارگر جلب شود. گویا همه نیروهای اجتماعی و احزاب سیاسی درگیر در وقایع سیاسی پس از انتخاب خاتمی بدین دلیل میداندار اصلی صحنه سیاست ایران شدند تا ناکارآمدی خود را به منصفه ظهور برسانند و ثابت کنند در ایران امروز هر نوع تغییری نیازمند حضور متشکل طبقه کارگر است. فقط باید عینک ایدئولوژیک به چشم داشت تا این واقعیت را ندید. وقایع یاد شده ناشی از دو عامل است: اول مواعی که دوم خردادها با آن مواجه شده اند و باعث اختلافات تاکتیکی و شکاف در جنبش اصلاحات سیاسی شده است و دوم اشغال عراق توسط آمریکا و تاثیرات آن بر اوضاع سیاسی ایران.

از جنبش اصلاحات سیاسی شروع کنیم. دوم خردادها، شاخه ای از جنبش اصلاحات که در حاکمیت هستند، برای تحقق اهدافشان با مواعی روبرو شده اند. آنها ادامه وضع فعلی را ناممکن می دانند و برای برون رفت از این اوضاع درباره دو راه حل عمده بحث می کنند. خروج از حاکمیت و رفراندوم بر سر چند موضوع و بویژه دو لایحه انتخابات و اختیارات ریاست جمهوری.

خروج از حاکمیت می تواند فقط یک تهدید باشد و در غیر این صورت به همان نتایج منطقی میرسد که عباس عبدی در نامه اش از درون زندان گفته است، یعنی کناره گیری از سیاست. چرا که اینها به رژیم اسلامی وفادارتر از آنند که در صف نیروهایی که خواهان سرنگونی رژیم اسلامی هستند قرار بگیرند. بعلاوه مضحک است که دوم خردادها از پست ها و موقعیتهای خود در دو قوه مجریه و مقننه کناره گیری کنند و بروند ته صف و مجدداً از نو شروع کنند که دوباره رئیس جمهور و نماینده مجلس شوند و در همین وضعیت قرار گیرند. البته عده ای نیز می پندارند که اغتشاشات پس از خروج دوم خردادها جریان ضد اصلاحات را به عقب نشینی وادار می کند. باید خاطر نشان کرد که دوم خردادیهایی که حاضر نیستند مردم را برای دفاع از خود دوم خردادها به خیابان فراخوانند چرا که نگران هستند کنترل اوضاع را از دست بدهند، به طریق اولی برای جلوگیری از اغتشاشات هم که شده

بقیه از صفحه اول

## انقلاب تنها در گرو به میدان آمدن طبقه کارگر است

جمهوری خواهان مطرح می کنند بیش از یک سد شنی در مقابل سیل بنیان کن انقلاب نیست. حاکمان ایران میدانند که در چنین رفراندومی مطلقاً از هیچ شانس برخوردار نیستند. بنابراین مردمی میتوانند خواست رفراندوم را به سران رژیم تحمیل کنند که قدرت سرنگونی آنرا داشته باشند. سران حکومت هنگامی به قدرت مردم پی خواهند برد که زندگی اقتصادی و اجتماعی در ایران بدلیل اعتصابات کارگری از حرکت ایستاده باشد و خیابانها شاهد تظاهراتی تعطیل ناپذیر مردم باشد و جامعه در آستانه یک قیام. در این شرایط نیروهای نظامی رژیم هنوز مانع مهمتری علیه قیام و انقلاب هستند تا شعار رفراندوم. رفراندوم تنها در صورتی شانس بسیار اندک دارد که از آن برای پیش گیری از یک انقلاب استفاده شود، یعنی تغییر رژیم اسلامی از طریق بند و بست از بالا و بدست امپریالیستها برای جلوگیری از قدرت گیری شوراهایی که رهبر اعتصابات و اعتراضات خواهند بود. رفراندوم سدی در مقابل انقلابی که آغاز شده باشد نیست و تا انقلاب آغاز نشده باشد تن دادن سران رژیم به رفراندوم غیر محتمل است. شعار رفراندوم یک تناقض در خود است.

### نقش آمریکا و شانس سلطنت

بحث احتمال حمله نظامی آمریکا به ایران (چیزی نظیر عراق و افغانستان) محو شده است. حتی مدافعین دیروز سر سخت احتمال حمله آمریکا امروز ترجیح می دهند آنرا فراموش کنند و چیزی بخاطر نیاورند. آندسته که از نظر تحلیلی به احتمال حمله آمریکا رسیده بودند طرحهای رنگارنگشان را که با حرارت ارائه می دادند فراموش کرده اند و کنار گذاشته اند و سلطنت طلبان که حمله نظامی آمریکا راه بقدرت رسیدنشان بود، فعلاً بقدرت رسیدنشان را کنار گذاشته اند.

سلطنت طلبان با موانع عمده ای روبرویند. گرایشات گوناگون سیاسی و اجتماعی و طبقاتی انتقادهای پایه ای متفاوتی به رژیم اسلامی دارند. در حال حاضر قوی ترین انتقاد ساختاری به رژیم اسلامی و "نظام ولایت فقیهی" از زاویه لیبرالی است: انتخابی و پاسخگو بودن تمامی ارگانها و مقامات حکومتی. سلطنت طلبان بر دوش این انتقاد بنیادی و ساختاری در داخل ایران به رژیم اسلامی، نه تنها به قدرت نمیرسند بلکه به اندازه رژیم اسلامی زیر ضرب آن هستند. بجز اینها نیروهای چپ و رادیکال را هم باید اضافه کرد که اگر شرایط جامعه اندکی باز شود نجومی رشد خواهند کرد. به اینها باید طبقه سرمایه دار ایران را بعنوان یک عامل مهم اضافه کرد. سلطنت طلبان این طبقه را نمایندگی نمی کنند و طبقه سرمایه دار ایران خواهان بازگشت سلطنت نیست. حتی اروپائیان هم روی خوش به بازگشت سلطنت نشان نمی دهند. سلطنت طلبان فقط در صورت حمله نظامی آمریکا به ایران و سرنگونی رژیم اسلامی اندکی شانس دارند که آنهم قطعی نیست. احساس نزدیک بودن به قدرت نزد سلطنت طلبان

بیشتر از آنکه ربط به اوضاع ایران داشته باشد به مواضع دولت آمریکا وابسته است. اینکه رضا پهلوی یک بار در یک رستوران با بیل کلینتون دیده شود بیشتر بوی رسیدن به قدرت را بمشام آنها میرساند تا اینکه نیمی از ایران بدست کارگران و مردم انقلابی افتاده است. سلطنت طلبان در معرض افشاکاری نیستند زیرا شانس بقدرت رسیدن ندارند و اینرا خودشان هم می دانند. به همین دلیل در قبال نیروهایی که آنها را یکی از آلترناتیوهای بعد از جمهوری اسلامی میدانند سخاوتمند و دست و دل باز هستند.

### غایب بزرگ

بعد از انتخاب خاتمی و طی ۶ سال گذشته تمامی پیش بینی های قریب الوقوع بودن انقلاب و سرنگون شدن جمهوری اسلامی نادرست از آب درآمد است. در این میان آنها که تاریخ وقوع انقلاب را هم تعیین کرده بودند وضع ناخوشایندتری دارند. البته فقط در ممالک مدرن و سکولار است که نمیشود جنس تاریخ مصرف گذشته فروخت! هر روز عمر اضافه جمهوری اسلامی بعلت فقدان آمادگی طبقه کارگر برای انقلاب علیه رژیم اسلامی است و مادام که چنین است جمهوری اسلامی بر سر کار است. اعتراضات سه هفته ای اخیر در تهران و دیگر شهرهای ایران و بویژه ۱۸ تیر یکبار دیگر نشان داد که برای انقلاب علیه جمهوری اسلامی تنها خواستن مهم نیست باید ابزار آنرا هم داشت، تنها نفرت و خشم کافی نیست باید قدرت آنرا هم داشت، تنها ماشین تبلیغاتی کافی نیست باید سازمان و تشکل آنرا هم داشت. بزرگترین و مهمترین قدرت و ابزار انقلاب علیه جمهوری اسلامی نزد طبقه کارگر است، طبقه کارگر متشکل. همه این اعتراضات و مبارزات جنبشهای دیگر جامعه تنها با محوریت یک طبقه کارگر متشکل در صحنه می توانند قدرت خویش را بروز دهند و نقش اساسی خود را بازی کنند.

با انتخاب خاتمی صاحبان صنایع و سرمایه دست بکار تغییر رژیم اسلامی برای تبدیل آن به رژیم مطلوب خود شده اند. جنبش اصلاحات سیاسی، جنبش اینهاست برای تغییر دادن رژیم اسلامی تا تمامی اقشار این طبقه بتوانند بطور مساوی به آن دسترسی داشته باشند و از مزایای آن برخوردار شوند. سند قطعی صلاحیت جنبش اصلاحات سیاسی برای تغییرات مورد نظرش در

رژیم اسلامی، توان کنترلش بر چند جنبش اجتماعی و مهمتر از همه جنبش طبقه کارگر است. شوراها اسلامی به همت و تلاش خستگی ناپذیر سوسیالیستها و رادیکالهای جنبش کارگری که از همان ابتدا آنرا تحریم کردند و خواستار انحلال آن شدند هیچگاه پایگاهی در میان کارگران نیافت. شوراها اسلامی که آنهم تنها در تعداد کمی از کارخانجات (در قیاس با میلیونها کارگر) وجود داشتند عمر خود را مدیون دفاع تمامی ارکان رژیم از خود می داند از جمله بوسیله قانون، سپاه و کمیته، وزارت اطلاعات برای زندان و شکنجه و اعدام کارگران مبارز و پیشرو. شوراها اسلامی در آستانه از دست دادن کلیه این حمایت ها هستند. از سوی دیگر جنب و جوش گرایشات مختلف برای ساختن تشکلهای کارگری مورد نظر خود بویژه در مراسمهای روز کارگر امسال کاملاً مشهود و آشکار شده است. این جنب و جوش و تلاش گرایشات دورنی طبقه کارگر برای ساختن تشکلهای کارگری در یک دوران استثنایی و حساس در جریان است.

اکنون هم انقلاب علیه رژیم اسلامی مستلزم متشکل شدن طبقه کارگر است و هم موفقیت بنیادی جنبش اصلاحات به موفقیت در ساختن تشکلهای کارگری مورد نظرش برای کنترل کارگران بستگی دارد. یکی از اهداف مهم صاحبان سرمایه و صنایع ایران برای ادغام در بازار جهانی اجرای برنامه های اقتصادی نئولیبرالی است. این اهداف زیر سایه حوادث سیاسی کنونی گم شده است. در این راستا جنبش اصلاحات سیاسی قبل از هر چیز نیازمند ایجاد تشکلهای کارگری است که بتواند اعتراضات قطعی و رادیکال کارگری ناشی از برنامه های اقتصادی نئولیبرالی را مهار کند. این نیاز مرگ و زندگی جنبش اصلاحات سیاسی به آن نوع تشکلهای کارگری است که بر مبنای همکاری طبقاتی بنا شده باشد.

گرایش سوسیالیستی و رادیکالهای جنبش کارگری می کوشند تا تشکل کارگران بر مبنای نظری و سیاسی طبقه علیه طبقه بنا شود تا هنگام اجرای برنامه های اقتصادی نئولیبرالی کارگران را نه به سمت همکاری با سرمایه داران و دولت بلکه به سمت دفاع قاطع از منافع اقتصادی و رفاهی خود سوق دهد و کل جامعه را به طرف یک انقلاب ببرد. \*

## بارو را مشترک شوید!

آدرس ای-میل خود را برای ما بفرستید تا بارو هر ماه برایتان ارسال شود.

اگر مایلید نسخه چاپی بارو را هر ماه دریافت

کنید، آدرس پستی خود را برای ما بفرستید.

نسخه چاپی بارو رایگان است و تنها هزینه پست

بعهده مشترکین است.

## دو راهی سر نوشت

صنعی سراسری شود اما وزارتش را بر سر آن گذاشت. با انتخاب مجدد خاتمی به ریاست جمهوری، وزیر کار جدید دست بکار تغییر قانون کار شد. وی در اولین اقدام رابطه جمهوری اسلامی و سازمان جهانی کار را بهبود داد. این سازمان اجازه یافت در تهران دفتر باز کند و همچنین از همان ابتدا در پروسه تغییرات قانون کار شرکت داده شد. در واقع تغییرات قانون کار فعلی مطابق نظرات و زیر نظارت سازمان جهانی کار است. هر چند هنوز کلیه تغییرات پیشنهادی قانون کار رسماً اعلام نشده است اما آشکار بود که بخش مربوط به تشکلهای تغییرات اساسی خواهد کرد.

انتشار توافقات سازمان جهانی کار با وزارت کار هر چند هنوز بصورت قانون تصویب نشده است، نشان داد که تغییرات مربوط به بخش تشکل چه سمت و سویی خواهد داشت. شوراهای اسلامی از رابطه کارگر و کارفرما کنار گذاشته میشوند و تنها نقش مشورتی خواهند یافت. انجمنهای صنفی (گویا در قانون جدید سندیکا خوانده میشوند) وظیفه نمایندگی کارگران را در برابر کارفرماها بعهده خواهند گرفت. هر چند برای ایجاد تشکلهای مورد نظر جنبش اصلاحات، تا آنجا که به بالا بر می گردد، راه تقریباً هموار شده است اما هنوز باید مقاومت شدید شوراهای اسلامی که برای موجودیتشان می جنگند را انتظار داشت.

بعلاوه و مهمتر از آن ضعف مفرط جنبش اصلاحات در فقدان فعالین و رهبران کارگری خوش سابقه برای ایجاد تشکلهای مورد نظر خود، را باید بعنوان یک مانع بزرگ در این راه بحساب آورد.

نامه سرگشاده نشان از تلاش جنبش اصلاحات برای رفع این نقیصه دارد. هر چند هنوز کلیه نامههایی که چنین اطلاعیه ای را امضا کرده اند روشن نیست اما خط سیاسی حاکم بر نامه سرگشاده برای کلیه فعالین جنبش کارگری کاملاً آشناست و این مهمترین است. این نامه سرگشاده متعلق به گرایش راست جنبش کارگری است. حتی اگر فعالینی از گرایش رادیکال و سوسیالیست بعضاً و یا بهر دلیل این نامه را امضا کرده و یا آنرا قبول داشته باشند کوچکترین تغییری در جایگاه عینی نامه سرگشاده در جنبش کارگری ایران نمی گذارد. در چنین مواقعی همواره کسانی در هر دو طرف وجود دارند که به عقیده تقریباً همه دست اندرکاران در جای اشتباهی ایستاده اند.

### نگاهی به گذشته

روابط و مناسبات گرایش راست با رادیکالها و

سوسیالیستهای جنبش کارگری با توجه به اوضاع سیاسی حاکم بر کشور دارای فراز و نشیبهای فراوان بوده است. اما افزایش شکاف و تنش بین آنها هرگاه که موضوع برخورد به رژیم های حاکم بر ایران و ارگانهایش و از جمله وزارت کار مطرح باشد امری بوده همیشگی. نامه سرگشاده میروید تا اعلام آغاز یکی از دوران تعیین کننده و پر تنش در مناسبات این دو گرایش گردد. اینجا اشاره کوتاهی به برخورد متفاوت این دو گرایش از ابتدای روی کار آمدن رژیم اسلامی میتوانم مفید باشد.

با قیام ۵۷ کمیته های اعتصاب جای خود را به شوراهای کارگری دادند که در اغلب کارخانجات کنترل کل کارخانه را در دست داشتند. در همان زمان گرایش راست جنبش کارگری طرفدار سندیکا بودند و مخالف شوراهای کارگری و اعمال و اقداماتشان از جمله در کنترل تولید. قانون کار شاهنشاهی هنوز رسماً لغو نشده بود اما کارگران قانون خود را در کارخانجات اعمال می کردند. داریوش فروهر که باتفاق همسرش پروانه فروهر بعدها خود قربانی رژیم اسلامی شد اولین وزیر کار پس از انقلاب بود. وی از طرفداران سندیکا حمایت می کرد و مخالف شوراهای کارگری و آقای فاضل یکی از کارگران دخانیات که عضو حزب ملت ایران بود را نیز به معاونت خود انتخاب کرد. در خرداد ۵۸ نزدیک به ۲۰ شورا از کارخانجات بزرگ تهران، و چندین سندیکای اصناف به وزارت کار دعوت شدند تا درباره تشکلهای کارگری بحث کنند، در واقع از نظرات وزارت کار در این زمینه مطلع شوند.

در این جلسه روشن شد که وزارت کار هدفش ایجاد تشکلهای سراسری برای کارگران است و مشخصاً جایگزین کردن سندیکاها بجای شوراهای دفاع پر شور نمایندگان شوراهای کارخانجات بزرگ تهران که شامل اتومبیل سازها و پالایشگاه تهران بود از شوراهای در مقابل دفاع چند سندیکا نظیر خیابان و کفاشان تهران از سندیکاها و انتقادشان به اعمال شوراهای در کنترل کارخانجات به وزارت کار نشان داد که کار به سادگی که آنها می پنداشتند نیست. در همین جلسه فعالین شوراهای از ایجاد تشکلهای فرا کارخانه ای، شهری، استانی، و کشوری قاطعانه دفاع کردند و قاطعانه تر هر نوع دخالت وزارت کار را مردود شمردند و تمام کمک های پیشنهادی وزارت کار را نظیر در اختیار گذاشتن سالن وزارت کار، تقبل هزینه و تدارکات جلسات، رد کردند.

به همین دلیل حدود یکماه بعد جلسه دوم با تعداد تشکلهای بیشتر و در سالن ورزشی دخانیات تهران برگزار شد. در این جلسه نیز طرفداران سندیکا با کنترل کارخانجات توسط شوراهای مخالفت کردند و خواستار تشکیل سندیکاها شدند که کلاً حاکمیت شوراهای بر کارخانجات را منتفی می کرد. این دومین و آخرین جلسه در این سطوح بود که بین فعالین این دو گرایش برگزار شد و بی نتیجه پایان یافت و طرح وزارت کار برای ایجاد سندیکا برای کارگران ناموفق ماند.

اینکه امضا کنندگان نامه سرگشاده نوشته اند "امروز شاهدیم که وزارت کار خوشبختانه و هر چند با تاخیر حدود ۲۴ ساله حقانیت تشکلیات

اتحادیه ای - سندیکایی این مهم را پذیرفته است" احتمالاً به همین اقدام ناموفق وزارت کار در سال ۵۸ اشاره دارد. هر چند امروز بحث و اختلاف نظر رادیکالها و سوسیالیستهای جنبش کارگری با گرایش راست هنوز بر سر تشکل است اما بر سر شورا و سندیکا و اتحادیه نیست. بحث بر سر دو نوع تشکل ماهیتاً متفاوت است و نه نامه های متفاوت. بحث بر سر تشکلهایی است که بر مبانی نظری و سیاسی طبقه علیه طبقه بنا می شوند یا بر اساس همکاری طبقاتی.

### مرز دو گرایش اصلی در شرایط فعلی

در شرایط فعلی که انتشار نامه های سرگشاده وسیله ای برای ابراز نظر سیاسی و اتمام حجت شده است گرایش راست جنبش کارگری هم به این موج پیوسته است منتها درست برعکس جهت گیری دیگر نامه های سرگشاده و کل جامعه ایران در قبال جمهوری اسلامی. هنگامی که اخبار اعتراضات خیابانی در شهرهای مختلف ایران از جمله اخبار مهم خیرگزاریهای جهان بود، هنگامی که موج دستگیریهای وسیع و تجمع خانواده ها در مقابل زندان اوین جریان داشت و زهرا کاظمی هنگام عکس گرفتن از همین صحنه ها دستگیر و زیر شکنجه کشته شد، و هنگامی که حتی انجمنهای اسلامی دانشجویی که علیه هر نوع اندیشه ترقی خواهی و برای تحکیم رابطه دانشگاه و حوزه ایجاد شده بودند کلاً امید و خطاب خود به حاکمیت را از هر دو جناح قطع کرده اند و اطلاعیه هایشان خطاب به مردم است و کارنامه جنایات رژیم اسلامی را بیان و به سازمان ملل شکایت می کنند، گرایش راست جنبش کارگری زحمت کشیدند و چنین نامه سرگشاده ای به وزارت کار ضد کارگر داده اند.

جنبش کارگری ایران مانند هر جنبش دیگری دارای گرایشهای درونی متفاوت است که می توان گفت که هیچ یک از بین نخواهند رفت. آنچه تغییر می کند تناسب قوای بین آنهاست. اختلافات و مباحثات این گرایشهاست که خود یکی از عوامل آگاهی و پیشرفت جنبش کارگری است امری است اجتناب ناپذیر و همواره در جریان. بویژه از سال ۵۷ تاکنون اختلاف نظر بر سر چند موضوع گرایشهای دورنی جنبش کارگری را قطبی کرده است، از جمله در دوران انقلاب شورا یا سندیکا، از سال ۶۱ مبارزه بر سر قانون کار، انحلال شوراهای اسلامی یا فعالیت در آن، و امروز تشکل.

شوراهای اسلامی رفتنی هستند. کارگران ایران تشکیلات های خود را خواهند ساخت، اما بحث بر سر ماهیت این تشکلهای است. همه گرایشها هر کدام به نوعی اقدامات عملی برای ساختن تشکیلاتهای مورد نظر خود را آغاز کرده اند و این امر پنهانی نیست. موضوع تشکل کارگری یکی از محورهای مهم مباحث مراسم روز کارگر امسال بود. مراسمی که مستقل از مراسم دولتی و شوراهای اسلامی و در جمعهای حتی صد و چند صد نفره برگزار شد و اگر چه متمرکز و یا بشکل تظاهرات در خیابانها نبود اما از نظر

## دو راهی سرنوشت

# «دمکراسی اسلامی»، پروژه آمریکا در عراق؟

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برای دولت آمریکا مناسبتی شد تا سیاست خارجی جنگی ای را موجه جلوه دهد و اشغال نظامی افغانستان و عراق را عملی کند. در برابر این تحول، نه تنها احزاب دست راستی و سلطنت طلبان ایران، بلکه متاسفانه برخی از «چپها» نیز، که قاعدتا دیدگاههای تئوریک و سنت تاریخی شان باید ایشان را قادر به درک روندهای پایه ای تر در سیاست جهان کاپیتالیستی کند، در سیاست خارجی جنگی آمریکا فرجه مساعدی برای پس زدن ارتجاع اسلامی یا رهایی از دیکتاتوری بعثی یافتند. در مقابل، بارو، همگام با اکثریت بزرگ نیروهای چپ جهان، افشاء محتوای امپریالیستی و ضد دموکراتیک سیاست خارجی جدید آمریکا را وظیفه خود قرار داد. در قریب دو سالی که از شروع انتشار بارو می گذرد، استثنائات شماره ای را بتوان یافت که در رابطه با محتوا و اهداف سیاست خارجی آمریکا، چه در سطح عمومی و چه مشخصا در رابطه با کشورهای منطقه خاور میانه، مطلبی در آن نباشد.

اکنون، سه ماه پس از پیروزی ارتش آمریکا در عراق، استدلال نظری زیادی لازم نیست، و برای ساده لوح ترین ناظران نیز باید روشن شده باشد که جنگ آمریکا دموکراسی برای عراق به ارمغان نمیآورد. با اینهمه یک جنبه دیگر از موضعی که بارو در طی این مدت بر آن تاکید داشته ممکن است هنوز برای بسیاری از همین دسته ناظران قابل تامل به نظر نیاید. از همان نخستین شماره بارو در فرادای ۱۱ سپتامبر ما، در متن آرایش جدید سیاست بین المللی، بر روند پایه ای همگرایی سیاستهای امپریالیستی و ارتجاع اسلامی تاکید کردیم، و بر این امر پای فشرده که جریان اسلام سیاسی میروید تا جایگاه جدیدی در متن سیاستهای امپریالیستی بیابد. این تحلیل ما نقطه مقابل نظرات آن دسته از راستها یا چپهای سابق است که «جنگ علیه تروریسم» را دستکم مقابله سکولاریسم مترقی و مذهب ارتجاعی میدیدند (و هنوز هم میبینند)، و از اینجا فوائد سیاست خارجی آمریکا را برای بسط آزادیهای فردی و حقوق مدنی در کشورهایی نظیر افغانستان و ایران را تبلیغ می کردند (و هنوز تبلیغ می کنند). و نه فقط این، بلکه این مواضع ما به همان درجه در تقابل با نظرات «چپهایی» قرار داشت که با هدف مقابله با هجوم نظامی آمریکا به کشورهای منطقه خاور میانه، بیهوشی فردی و سرکوب آزادیهای مدنی در کشورهایی نظیر افغانستان و ایران را بعنوان ویژگیهای فرهنگی این جوامع جلوه میدادند و به این ترتیب، دانسته یا ندانسته، حکومتهای ارتجاعی اسلامی این کشورها را توجیه میکردند. (نظراتی که متاسفانه در جنبش ضد جنگ، بخصوص در اروپا و آمریکای شمالی، به درجه ای حضور داشت و هنوز هم دارد).

امروز، هر چند محتوای ضد دموکراتیک اشغال عراق توسط آمریکا نیازی به استدلال ندارد، و هر چند باید برای خوشخیال ترین ناسیونالیستهای کرد هم روشن شده باشد که جنگ عراق قرار نبوده حقوقی به کردها بدهد، اما واقعیت این است که هنوز همگرایی سیاست امپریالیستی آمریکا با اسلام سیاسی بدل به فاکتی غیر قابل انکار نشده است. چرا که برخورد منافع دولت آمریکا و جریانات اسلامی ای از قبیل طالبان، یا جمهوری اسلامی ایران، واقعیتی در عرصه سیاست جهانی است. اما، به نظر ما، تحلیل پایه ای تر از روندهای اقتصادی و سیاسی جهانی حکم می کند که سیاست امپریالیستی و جریانات اسلامی به سوی همگرایی و همکاری با یکدیگر سوق یابند، و چنین تحلیل پایه ای باید مبنای طراحی سیاست برای چپ قرار گیرد. بر مبنای چنین درکی است که، از جمله، در قبال غوغای رسانه ای سلطنت طلبان ایران پس از پیروزی نظامی آمریکا در عراق و پیش از سالگرد ۱۸ تیرماه گذشته، ما بر این موضع پای فشرده که بعد از عراق نوبت ایران نیست.

ما در شماره های گذشته بارو دلایل تحلیلی نزدیکی گریزناپذیر سیاست امپریالیستی آمریکا و جریانات اسلامی را شکافتیم و در شماره های آینده بارو نیز تلاش میکنیم این مساله را از نظر تئوریک و تاریخی بیشتر باز کنیم. اما با سیر وقایع ناظران تیز بین نیز اکنون نظیر همین استنتاج را از فاکتهای پراکنده هر چه معتبر تر مییابند. در ادامه ترجمه گزارشی از موسسه استراتفور (پیش بینی استراتژیک (strategic forecasting) را می خوانید که به همین موضوع اختصاص دارد. استراتفور یک موسسه معتبر مشاوره استراتژیکی آمریکایی است. (برای ترجمه گزارش دیگری از استراتفور نگاه کنید به بارو شماره ۴ و ۵) گفتنی است که آخرین گزارش استراتفور در مورد رابطه آمریکا و ایران (۲۹ ژوئیه)، خبر از این میدهد که جیمز بیکر، وزیر خارجه جرج بوش پدر، اکنون قرار است در شکل دادن به آینده منطقه و عراق بکار گرفته شود، و از جمله به سبب مهارتش در مذاکرات، احتمالا مذاکره آمریکا با ایران را سرپرستی کند. مطابق این گزارش، واشنگتن قرار است برای نزدیک شدن به شیعیان عراق از ایران درخواست کمک کند، و به گفته استراتفور، «چنانچه این معامله عملی شود، این امر میتواند ایران را از انزوا به موقعیت هژمونیک منطقه ای پرتاب کند.

بقیه در صفحه ۵

وسعت و تعداد کارگرانی که در آن شرکت کردند در حد مراسم روز کارگر سالهای قبل از کشتار تابستان ۶۰ بود. مسئله این است که تشکیلاتی که ساخته میشود اساسا تحت تاثیر کدام یکی از گرایشات دورنی جنبش کارگری است. در همکاری گرایش راست جنبش کارگری با جنبش اصلاحات و در چارچوب توافقات سازمان جهانی کار و وزارت کار و بر مبنای همکاری طبقاتی ساخته میشود یا یک تشکل کارگری رادیکال و بر مبنای طبقه علیه طبقه.

هم اکنون نزد فعالین جنبش کارگری که خود را متعلق به گرایش رادیکال و سوسیالیست می دانند نظرات تقریبا واحدی در قبال اوضاع سیاسی و آینده ایران وجود ندارد اما همه آنها در رابطه با تشکل کارگری در یک موقعیت خطیر قرار گرفته اند. نتیجه تقابل امروز بین گرایشات دورن جنبش کارگری بر سر موضوع تشکل برای سالها منافع اقتصادی و سیاسی کارگران را رقم خواهد زد. اهداف جنبش اصلاحات برای ایجاد تشکل مورد نظرش برای کارگران ایران دیگر در زمره پیش بینی ها نیست. اقدامات عملی آن آشکار شده است و نامه سرگشاده نشانه ای از موفقیت آنها در همراه کردن بخشهایی ولو کوچک از طبقه کارگر با خود است. هر چند امضا کنندگان نامه سرگشاده اساسا از فعالین انجمنهای صنفی و سندیکاهای کارگاهها هستند و نه از مراکز بزرگ صنعتی که همواره حرف آخر را در جنبش کارگری می زنند اما نباید آنها را مطلقا دست کم گرفت.

از انقلاب تاکنون گرایش رادیکال و سوسیالیست در جدال با گرایشات دیگر جنبش کارگری حول شورا یا سندیکا، مبارزه بر سر قانون کار و شوراهای اسلامی سربلند بیرون آمده است و امروز نیز این ظرفیت و پتانسیل را دارد که مانند تمام این سالها در جدال کنونی نیز قاطعانه از منافع کوتاه و بلند مدت کل طبقه کارگر دفاع کند.

گرایش رادیکال و سوسیالیست جنبش کارگری میتواند و باید علیه تشکلهای مورد نظر جنبش اصلاحات که در چهارچوب توافقات سازمان جهانی کار و وزارت کار است بسیج شوند. امروز، این موضوعی است که مرز گرایشات دورن جنبش کارگری را رقم می زند. در دو سوی این مرز اختلاف نظر بر سر موضوعات دیگر اختلافی ثانوی و درونی باید تلقی شود. \*

# ((دمکراسی اسلامی))، پروژه آمریکا در عراق؟

استراتفور

www.stratfor.com

## شورای اداره عراق، روزنه ای برای ایالات متحده؟

۱۶ ژوئیه ۲۰۰۳

### خلاصه

ایالات متحده همواره بروشنی با استقرار یک حکومت ثنوکراتیک (دین سالار) در عراق پس از جنگ مخالفت کرده است. اکنون دولت آمریکا یک «شورای اداره» ۲۵ نفره را شکل داده است که شامل ۷ اسلامبست میشود. به نظر میرسد واشنگتن تلاش می کند تا در عراق نوعی دمکراسی اسلامی را شکل دهد که مدل آتی برای کشورهای عرب خاورمیانه و احتمالاً در سطح وسیعتر جهان اسلامی باشد.

### تحلیل

ایالات متحده آمریکا نیروهای مختلف سیاسی عراق (به استثناء حزب بعث) را زیر پرچم «شورای اداره عراق» گرد آورده است. حاکمیت موقت آمریکا این نهاد را که شامل ۲۵ عضو میشود ساخته است، و این ۲۵ نفر گروههای مختلف مذهبی و قومی کشور را نمایندگی میکنند.

از ترکیب این «شورا» چنین بر می آید که آمریکا تلاش دارد تا بین تحمیل دمکراسی به سبک غربی و جلوگیری از عروج دولت ثنوکراتیکی نظیر دولت ایران در عراق تعادلی ایجاد کند. اگر دولت آمریکا در اینکار موفق شود، نتیجه آن ظهور نوعی دمکراسی اسلامی خواهد بود که میتواند مدل آتی دولتهای منطقه باشد. هر چند طی کردن فاصله تئوری تا عمل ایجاب می کند که این مدل در هر مورد بدقت تنظیم گردد.

«شورای اداره عراق» ۲۵ عضو دارد، اما تعدادی از آنها شایان ذکر هستند. احمد چلبی، از «کنگره ملی عراق» که مورد حمایت پنتاگون است از برجستگان این گروه است. چهره های آشنای گروههای کرد عراق نیز در این میان هستند؛ مسعود بارزانی از حزب دمکرات کردستان؛ جلال طالبانی از اتحادیه میهنی کردستان؛ صلاح الدین بهاءالدین رهبر اتحادیه اسلامی کردستان؛ و محمود عثمان بنیانگذار حزب سوسیالیست کردستان. حمید مجید موسی حزب کمونیست عراق را نمایندگی میکند و از سال ۱۹۹۳ دبیرکل این حزب بوده است.

دو عضو حزب الدعوه که اسلامبست شیعی است و نیز در این گروه ۲۵ نفره هستند؛ رهبر الدعوه، عزالدین سلیم، و سخنگوی آن

ابراهیم الجعفری. عبدالکریم محمود المحداوی نیز نماینده حزب الله عراق در این شورا است. محمد بحر العلوم، که عموماً یک شیعی لیبرال شناخته میشود، تنها روحانی عضو این شورا است. محسن عبدالحمید، دبیرکل اخوان المسلمین عراق، نماینده سنی هاست.

به یک معنا، دولت آمریکا عضوی از رژیم سابق را نیز در این گروه گذاشته است: عقیده الهاشمی، زنی که در دوران صدام حسین کارمند وزارت خارجه و دیپلمات بود. دو زن دیگر نیز در شورا حضور دارند. راجه حبیب الخوزائی، رهبر یک قبیله شیعی جنوب، و صندوق چاپوک نماینده اقلیت ترکمن هستند.

به نظر میرسد که ایران نیز در تعیین «شورا» دخیل بوده است. عبدالعزیز الحکیم برادر آیت الله محمد باقر حکیم رهبر مجلس اعلائی انقلاب اسلامی عراق است، و مجلس اعلائی مورد حمایت ایران است. در مجموع، ۱۳ نفر از ۲۵ نفر «شورا» را شیعیان عرب تشکیل میدهند، که احتمالاً اذعان به اکثریت بودن شیعیان در عراق است. در «شورا» همچنین ۵ سنی عرب، ۵ سنی کرد، یک مسیحی و یک ترکمن حضور دارند.

حضور ۷ اسلامبست در «شورا» مطابق با اظهار تمایل پرزیدنت جرج دبلیو بوش برای تأسیس یک «دموکراسی اسلامی» است. احتمالاً در جهت همین هدف بود که جرج بوش پروفیسور حقوق دانشگاه نیویورک، نوئا فلدمن (Noah Feldman) را به ریاست کمیته نظارت بر تدوین قانون اساسی جدید عراق منصوب کرد. فلدمن دکتری عقاید اسلامی از دانشگاه آکسفورد دارد و نویسنده کتاب «پس از جهاد: آمریکا و مبارزه برای دمکراسی اسلامی» است که در سال ۲۰۰۳ منتشر شده است.

متعاقب افزایش مقاومت از جانب روحانیون اسلامی میلیتانت و ناسیونالیستهای عرب (و تهدید دائماً حاضر مداخله ایران)، بوش در ۲۴ آوریل گذشته گفت که او مصمم است تا یک «دموکراسی اسلامی» در عراق ایجاد کند. به عبارت دیگر، این سازشی است که آمریکا میتواندست بپذیرد تا مبادا نسبت به حساسیتهای اسلامی مردم عراق، که برخی شان صراحتاً تشکیل دولت اسلامی را خواسته اند، بی اعتبارا به نظر آید. هدف دولت بوش اینست که دولت آتی عراق نه خودش برای منافع آمریکا تهدیدی باشد و نه کار بازیگران غیردولتی در تهدید منافع آمریکا را تسهیل کند. ظاهراً واشنگتن ایجاد یک دمکراسی اسلامی در عراق را بالقوه راهی برای تضمین این اهداف میداند.

مشکل اینجاست که هیچکس نه در ایالات متحده و نه در عراق مدلی برای دمکراسی اسلامی ندارد تا مطابق آن عمل شود. ترکیه و ایران را شاید بتوان بعنوان «در حال تبدیل به دمکراسی اسلامی» رده بندی کرد، ولی این دو کشور به این زودیها به پایان این راه

نخواهند رسید (هرچند از دو جهت کاملاً مخالف).

اگر این کار در عراق بخواهد تحقق پذیرد، واشنگتن باید این (مدل) را به دقت درجه بندی (کالیبره) کند. از زاویه دولت آمریکا این مهم است که ابراز حمایت از چنین پروژه ای «شورای اداره عراق» و بویژه اسلامبستهای میانه رو آنرا، بخصوص در نزد مخاطبین محلی شان، بی اعتبار نسازد. اگر توده ها «شورا» را گروهی از نوکران آمریکا ببینند «شورا» بسرعت اعتبارش را در نزد عراقیها از دست خواهد داد، و همچنین در کل جهان عرب.

اما اگر ایالات متحده بتواند این تعادل دشوار را برقرار کند، چنین امری پیامدهای بسیار گسترده ای در جهان اسلامی برای اعاده وجهه آمریکا خواهد داشت. استقرار یک دموکراسی اسلامی در عراق ممکنست حتی به پس زدن موج اسلام رادیکال و میلیتانت کمک کند.

استراتفور این نظر را پیش از این نیز طرح کرده است که عراق فقط بخشی از یک نبرد در متن وسیعتر جنگ علیه تروریسم است. ایالات متحده تلاش داشته است از تداعی جنگ علیه تروریسم با اسلام اجتناب کند، اما تلاشهای او بی ثمر بوده اند. نظر سنجیها اخیر موسسه گالوپ، پیوتراست، و دیگران نشان میدهد که اکثریت مسلمانان به سیاست خارجی آمریکا در این بخش از جهان اعتمادی ندارند.

در مورد عراق، برداشت عمومی اینست که ایالات متحده تغییر رژیم را عملی کرد تا منافع خود در زمینه انرژی را تضمین کند. «شورای اداره عراق» روزنه ای برای آمریکا باز میکند که دامنه خسارتش را محدود کند، و این کار از طریق انتقال قدرت به دولت منتخب عراقی ممکن است؛ اما این امر خود در گرو امنیت است. حملات روزانه به نیروهای آمریکا امکان ایجاد شده برای انتقال قدرت را خنثی می کنند.

«شورای اداره عراق» بناچار با بحران مشروعیت روبرو خواهد شد، زیرا این ارگان از طرف آمریکا منصوب شده و یک ارگان منتخب نیست. به یک معنا، اینجا روزنه ای برای واشنگتن باز شده تا در جنگ وسیعترش گامهای بزرگی به پیش بردارد. یک دموکراسی اسلامی موفق در عراق نه فقط برای این کشور ثبات به همراه خواهد آورد، بلکه نهایتاً می تواند حمایت اسلام میلیتانت را در سطح جهانی بشکند، و شاید راه را برای دموکراتیزاسیون در سطح وسیعتر جهان اسلامی هموار سازد. هر چند این امر در گرو تلاش بسیار و دولتمردی در کابینه بوش است. \*

# تشکل کارگری: کدام استراتژی؟ کدام سیاست؟

متن سخنرانی در سمینار جنبش کارگری ایران، موانع و چشم اندازها

تورنتو، اول و دوم ژوئن ۲۰۰۲

ایرج آذرین

با سلام و تشکر از حضور همه آقایان و خانمها، و همه رفقا و دوستان. همچنین تشکر میکنم از برگزار کنندگان این سمینار که از من هم دعوت کردند تا در این سمینار صحبت بکنم. من متن کتبی سخنرانی‌ام را عرضه نمیکنم، زیرا عنوانی که رئیس جلسه برای بحث من ذکر کردند، «تشکل کارگری، کدام استراتژی؟ کدام سیاست؟»، در حقیقت مبتنی بر یک مقاله مفصل از من است که چند ماه پیش چاپ شده (۱)، و فکر میکنم حتی اینجا به شکل فتوکپی موجود است و رفقا و دوستانی که مایل هستند میتوانند به آن رجوع بکنند. در اینجا، چون وقت تنگ است، من بیشتر سعی میکنم که حرفهایم را در یک سطح تئوریک تری مدلل کنم.

عنوان سمینار «جنبش کارگری، موانع و چشم اندازها» است، و به عنوان نقطه شروع بحث، من فکر میکنم ما نمی‌توانیم سمینار موفقی در مورد چشم اندازها و موانع جنبش کارگری داشته باشیم بدون اینکه به این نکته توجه کنیم که جنبش کارگری در ایران امروز، مثل هر جنبش اجتماعی دیگر، نمی‌تواند از موانع و چشم اندازی صحبت کند مگر اینکه راجع به جنبش اصلاحات سیاسی که در ایران جاری است موضع بگیرد و اظهار نظر بکند. تصور من اینست که در تمام نقطه نظرات مختلف درباره چشم اندازها و موانع جنبش کارگری، در رجوع به تاریخ، یا تاکید بر این یا آن فاکتور، تلویحا ارزیابی‌ای از جنبش اصلاحات سیاسی وجود دارد. و این جای تعجبی هم ندارد. برای همه جنبشهای اجتماعی امروز وضعیت همین است. شما نمیتوانید راجع به معضلات جنبش خلق کرد، جنبش زنان، یا جنبش دانشجویی صحبتی بکنید بدون اینکه ارزیابی‌ای از جنبش اصلاحات سیاسی داشته باشید. فعالین جنبش کارگری نیز باید به این سوال با صراحت برخورد کنند. در واقع من فکر میکنم در سمینارهایی نظیر اینجاست که میتوان بحث منطقی و عقلانی‌ای پیرامون ارزیابی از جنبش اصلاحات سیاسی و رابطه ارزیابی‌های مختلف با معضلات جنبش کارگری داشته باشیم که فارغ از هرگونه برجسبهای تبلیغاتی رایج باشد.

ابتدا باید کمی توضیح بدهم که وقتی میگویم «جنبش اصلاحات سیاسی» منظورم «دوم خرداد» نیست، منظورم جناحی از رژیم نیست. بلکه منظورم همانست که خودشان به آن میگویند «جنبش طبقه متوسط»؛ و طبقه متوسط به معنایی که در زبان انگلیسی دارد، یعنی جنبش بورژوازی برای ایجاد تغییرات سیاسی در چارچوب همین رژیم موجود، که بنا به ادعای خودشان

پروسه تدریجی‌ای برای دموکراتیزاسیون این رژیم است. محتوای این جنبش، و رابطه این جنبش با جنبش کارگری، مساله‌ای است که ما باید در محور هرگونه ارزیابی از موانع و چشم اندازهای جنبش کارگری قرار بدهیم. من می‌خواهم بگویم که در کل میشود گفت دو شیوه برخورد (attitude) به جنبش اصلاحات سیاسی میتواند وجود داشته باشد: یکی اینکه میپذیرد، حال به نحو مشروط و انتقادی، که جنبش جاری اصلاحات سیاسی میتواند به درجه‌ای در دموکراتیزه کردن موفق باشد، و از اینرو متحد جنبش کارگری است. و از اینجا نتیجه میگیرد که جنبش کارگری، هرچند با برخورد انتقادی و با هوشیاری و به نحو مشروط، میتواند از فضایی که جنبش اصلاحات سیاسی ایجاد میکند برای پیشرویهایی خودش سود ببرد. نظر دوم، که در این سمینار من نمایندگی اش میکنم و خوشحال میشوم بدانم که کسان دیگری به آن سمپاتی دارند، این است که خیر، جنبش اصلاحات سیاسی جنبش طبقه متوسط ایران، به معنای جنبش بورژوازی ایران، است برای سهم شدن در قدرت سیاسی. و براه افتادن این جنبش و خواست سهم شدن بورژوازی در قدرت سیاسی در آغاز قرن بیست و یکم در ایران ضروریات اقتصادی، اجتماعی، تاریخی و فرهنگی دارد. جنبش اصلاحات سیاسی در حقیقت حریف جنبش کارگری است، و جنبش کارگری نه فقط نمیتواند برای پیشرویهایی خود (و از جمله برای ساختن تشکلهای صنفی و اتحادیه‌های خود) این جنبش را بمنزله متحد خود ببیند، بلکه باید به آن به عنوان حریف خود برخورد داشته باشد. این زاویه دخالت من در این سمینار است.

برای اینکه بحث را به سطح نظری برسانیم لازمست بدوا در چند تعریف دقیق شویم. اول اینکه «جنبش کارگری» یک جنبش بسیار مرکب و وسیع است، یک جنبش خطی و یک بعدی نیست. دوستان دیگری اینجا اشاره کردند که در طبقه کارگر طبعاً خواسته‌های سیاسی وجود دارد، مطالبات فرهنگی وجود دارد، حساسیت نسبت به ایدئولوژی حاکم بر جامعه وجود دارد. حتما همینطور است، چنانکه در غرب و در تمام کشورهای پیشرفته چنین ابعدی در جنبش طبقه کارگر وجود داشته و وجود دارد. اما در عین حال فکر میکنم که وجه مشترک همه ما اینست که موافقیم در مقطع فعلی مساله مهم جنبش کارگری ایران ایجاد تشکلهای صنفی است «صنفی» را معادل (trade) در ترکیب (trade union) بکار میبرم، نه به معنای سنتی مستتر در «اصناف» یا معادل (estate)، که سخنران دیگری به آن اشاره انتقادی داشت، یعنی مساله ایجاد تشکلهایی برای مطالبات اقتصادی طبقه کارگر. بهررو من اصرار خاصی بر بکار بردن اسم معینی برای این تشکلهای ندارم، بلکه تاکید دارم که ایجاد چنین تشکلهایی مساله حیاتی و فوری طبقه کارگر

است. بنابراین، از مساله لفظی گذشته، مهم اینست که همه موافق باشیم که این امر مساله مبرم جنبش کارگری است. در آخر صحبت‌هایم اشاره‌ای هم به این میکنم که چرا مساله ایجاد تشکلهای صنفی در حال حاضر به خواسته‌های دیگر طبقه کارگر و به عرصه‌های دیگر مبارزه طبقه کارگر کاملا مربوط است.

نکته دوم اینست که میتوان اینجا وارد این بحث ظریف تئوریک شد که آیا بین خواسته‌های اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر ممکن است تضاد وجود داشته باشد؟ یعنی این نکته که جنبش طبقه متوسط در سطح خواسته‌های اقتصادی طبقه کارگر میتواند متحد جنبش کارگری باشد حال آنکه در عرصه سیاسی اینگونه نباشد. این بحث قابل اعتنایی است و میتواند انتقادی به بحثی که من عرضه خواهم کرد تلقی شود، ولی من فعلا از پرداختن به آن صرفنظر میکنم، و اگر واقعا لازم باشد در نوبتهای بعدی میشود راجع به آن صحبت کرد.

بعنوان آخرین نکته مقدماتی اجازه بدهید این مساله را قدری باز کنم که چرا تاکید کردم جنبش اصلاحات سیاسی را معادل دوم خرداد نباید گرفت. به نظر من، تنزل دادن جنبش اصلاحات سیاسی به دوم خرداد نفهمیدن تاریخ معاصر ایران است. مثل اینست که ما اصلاحات ارضی را به دعوی شاه و علی امینی تنزل دهیم، در حالی که همه میدانند که روندهای عمیقتر اجتماعی در کار بودند. در مورد جنبش اصلاحات سیاسی جاری نیز چنین است، و ما به روشنی میبینیم که مستقل از این که بخشی یا جناحی از حکومت هم تا حدودی و در بعضی از اوقات خود را با این جنبش همراه میکند، این جنبش وجود دارد و سخنگویان مختلفی در میان طبقه متوسط نیز پیدا کرده است. (من پیشتر راجع به این مساله نوشته‌ام و اینجا وارد آن نمیشوم؛ اگر دوستان و رفقای دیگر مایل بودند میتوانیم در قسمت سوال و جواب به آن بپردازیم. ) بطور خیلی فشرده، پایه‌های ترین روندی که سازنده جنبش اصلاحات سیاسی است وضعیت سرمایه داری جهانی در این دوران است (که به جهان‌گستری یا گلوبالیزاسیون مشهور شده است). برای کارکرد عملی اقتصاد ایران، ادغام آن در بازار جهانی یک ضرورت اقتصادی است، و همین امر ضروری میکند تا بورژوازی ایران «صاحبان صنایع» ایران، در قدرت سیاسی دخیل باشند، نمایندگی شوند. جنبش اصلاحات سیاسی تلاش خیلی آهسته‌ای در این راستاست. تلاشی است برای باز کردن مجاری‌ای که بورژوازی ایران بتواند در همین سیستم فعلی، در همین رژیم جمهوری اسلامی، به قدرت سیاسی دسترسی داشته باشد، در این رژیم نمایندگی شود. این

## تشکل کارگری: کدام استراتژی؟ کدام سیاست؟

لازم است تا بورژوازی بتواند بالاخره سرمایه‌اش را بکار بیاندازد، تا بتواند ریسک بپذیرد، تا بتواند به اصطلاح "افق بلند مدت" خود را برای سرمایه‌گذاری بدست آورد. چرا که از زاویه کاپیتالیسم ایران در رابطه با بازار جهانی، چه برای جذب سرمایه و تکنولوژی خارجی و چه برای دخیل شدن در بازارهای بین‌المللی، ادغام در سرمایه داری جهانی ضروری است.

اینها نکاتی بودند که در سطح تعاریف میباید مقدمات روشن میکردیم. برویم بر سر اصل مطلب، یعنی رابطه اتحادیه‌های کارگری (تشکلهای صنفی کارگری) با آزادیهای دموکراتیک. فکر میکنم در مورد وجود رابطه مستقیم بین ایندو اینجا بحثی وجود ندارد. من که به سخنرانی‌ها گوش میکردم با نکاتی که آقای لاجوردی راجع به لازم و ملزوم بودن این دو (اتحادیه‌ها و آزادیهای دموکراتیک) میگفتند موافق هستم؛ منتها در مورد مرور تاریخی باید کمی دقیق باشیم. این گفته که "گذشته چراغ راه آینده است" گفته خیلی قدیمی‌ای است و گویا از سیسرون است، اما گفته خیلی دقیقی نیست. اگر تاریخ یک چیز به ما یاد داده باشد اینست که آینده همیشه با گذشته فرق دارد. تاریخ تکرار نمیشود، وقتی هم شود تکرارش یا تراژیک است یا کمیک. اگر به گذشته نگاه کنیم، من میتوانم بفهمم که در یک وضعیت بسیار متفاوت با امروز، یعنی در وضعیتی که ایران رشد اقتصادی نکرده بود، صنعتی نبود، در یک فضای فرهنگی متفاوتی بود و مثلا میزان باسوادی و تحصیلات بسیار پایینتر بود، در یک وضعیت سیاست جهانی متفاوت در زمان جنگ جهانی دوم و جهان دوقطبی بلافاصله بعد از جنگ، در چنین وضعیتی کاملا متفاوت با امروز، من هم میفهمم که نیروهای دموکرات دیگری در سطح جامعه ایران وجود داشتند. اما برای امروز بحث من اینست که در ایرانی که اکنون یک کشور تماما کاپیتالیستی است، در ایرانی که یک کشور تقریبا تماما صنعتی است (اگر حجم تولید صنعتی را در تولید ناخالص ملی معیار بگیریم)، و در جهانی که امروز "گلوبالیزه" است، امروز طبقه کارگر برای کسب دموکراسی مورد نیازش، حتی برای آن میزان که ایجاد اتحادیه‌های کارگری‌اش را ممکن کند، تنها به نیروی خودش میتواند اتکاء کند و متحدین خود را در طبقات دیگر نمیتواند جستجو کند.

اینجا شاید لازم باشد بنا به فراخور این سمینار بخشا اشاره ای به سطح نظری این قضیه داشته باشم: مسئله از «طبقه» شروع میشود. از لحاظ تئوریک البته در علوم اجتماعی همه تئوریه‌ها به طبقه قائل نیستند. یکی از تئوریه‌های بسیار رایج در نگرش نئولیبرالیسم کلا فقط اقتصاد را در بازار میبیند و مقوله طبقات و حتی جامعه برایش جایی ندارد. آنچه هست تنها «فرد» است، به عنوان مصرف کننده یا تولید کننده، و رابطه

این «فرد» با بازار. معروف است که مارگارت تاچر گفته بود من چیزی به اسم جامعه نمیبینم، هر چه نگاه کنیم یک عده آدم هستند. یعنی افراد هستند و بازار. این یک نگرش معتبر فلسفی است؛ نگرش معتبر نه به معنای نگرش درست، بلکه به معنای یک نگرش دیرپا؛ چون با منافع خیلی‌ها همخوانی دارد. نمیتوان از اتحادیه‌های کارگری صحبت کرد و طرفدار این دیدگاه بود. اگر طرفدار این دیدگاه باشید (مانند امثال غنی‌نژاد در ایران)، حرفی ندارید در زمینه تشکل کارگری بزیند.

ولی قائل بودن به طبقات ویژه مارکسیستها نیست. قائل بودن به طبقات، به معنای تفاوت در درآمد، تفاوت در فرهنگ، تفاوت در شیوه زیست، و حتی تفاوت در جایگاه در تولید و توزیع اجتماعی، را جامعه‌شناسان دیگر خصوصا ماکس وبر هم تایید میکنند. من فکر میکنم این اغتشاشی (اجازه بدهید بگوئیم «اغتشاش») که امروزه در ایران در مورد رابطه تشکلهای صنفی و مساله آزادیهای دموکراتیک وجود دارد در سطح نظری بخاطر شیفی است که در فضای فکری ایران اتفاق افتاده. یعنی، به نظر من، فضای فکری ایران از نوعی مارکس که خیلی هم مخدوش بود اکنون شیفت کرده است به نوعی وبر (که شاید یک طرفدار دو آتشه دیدگاه وبر بگوید اینهم مخدوش است، ولی این بهرحال امر من نیست). تصور من اینست که در سال ۵۷ دشوار نبود که کارگران ایران اینرا ببینند (کما اینکه دیدند) که منافع آنها در حفظ شوراهاشان (که حفظ آنها تنها به نیروی طبقه کارگر ممکن شد و کلا انقلاب ۵۷ مدیون وجود آنهاست)، با منافع صاحبان سرمایه همخوانی ندارد؛ و نه فقط آن دسته از صاحبان سرمایه که از ایران گریختند، بلکه با منافع به اصطلاح "بورژوازی ملی" نیز همخوانی ندارد. و این اولین درسی بود که کارگران ایران در کمتر از سه ماه، یعنی بسیار پیش از سقوط دولت بازرگان، از انقلاب آموختند. اگر امروز دیدن ناهمخوانی منافع کارگران و صاحبان سرمایه دشوار شده، برای اینست که آن تبیینی که بر اساس مارکس رابطه طبقات را ستیز میدید (یا بقول جامعه‌شناسان theory of conflict) امروز کمرنگ شده است. و این عجیب هم نیست؛ در سطح جهانی میدانیم چه اتفاقاتی افتاده، و در سطح ایران نیز میدانیم که کمونیستها را زدند و کشتند و روانه گورستان کردند و باقی ماندشان را هم فرستاده‌اند آنطرف مرز که بعضی شان امروز تورتو خدمت شما هستند. کسی آنجا نمانده تا از این حرفها بزند. من فکر میکنم همین امر بسادگی دلیل اینست که چرا امروز تبیین ویری از «طبقه» اکنون در ایران هژمونی دارد، و همچنین بر ذهن بسیاری که امروزه از اتحادیه‌های کارگری صحبت میکنند حاکم است.

وبر و همه وبریستها ایدا منکر تفاوت میان طبقات، تفاوت در درآمد و شیوه زیست و غیره نیستند. چیزی که وبر را از مارکس تفکیک میکند اینست که وبر نهایتا به هارمونی منافع طبقات معتقد است، و میشود با «مهندسی اجتماعی» این هارمونی را تامین کرد. امروز آنتونی گیدنز کسی است که در حقیقت وبریسم را

به نوعی معاصر کرده، و همین ایشان الهام بخش تونی بلر و حزب جدید کارگر (New Labour) است. حزب جدید کارگر در بریتانیا، همانطور که اطلاع دارید، همان حزبی است که موفق شده بالاخره خودش را از قید اتحادیه‌های کارگری خلاص کند تا دیگر این اتحادیه‌ها نباشند که لیست کاندیداهای این حزب برای نمایندگی پارلمان را تعیین میکنند. این حزب امروز به طبقه متوسط اتکاء دارد.

مارکس، برعکس، تمام تئوری‌اش بر اساس تضاد منافع طبقات است. آن دوستان و رفقای که سابقه‌ای در سنت مارکسی دارند میدانند که چقدر مارکسیستها نسبت به هر نقدی به تئوری ارزش برحسب کار (Labour Theory of Value) حساس بودند. چرا که این تئوری مبنای درک مارکس از استثمار است، و رابطه استثمار بین طبقات چیزی است که ستیز این طبقات را در نظریه مارکس مدلل میکند. بحث، امروز (و هنوز) هم به همین سادگی است. من فکر میکنم به این معنا دفاع از مارکسیسم دفاع از حیثیت طبقه کارگر است. من عمیقا به این معتقدم که پیشرفت اجتماعی در ایران (حال هر عنوان غیرایده‌شولوشیکی دیگری هم که رویش بگذاریم، مثلا «رفاه و آزادی برای عموم») فقط بستگی به این دارد که آیا طبقه کارگر ایران میتواند پیشروی کند یا نه. مساله جامعه ایران مساله پیشروی طبقه کارگر ایران است.

دیدگاه دیگر دیدگاهی است که برای حفظ همین آزادیهایی که برای اتحادیه‌های کارگری لازم است یک نوع همکاری طبقاتی را توصیه میکند. این دیدگاه نهایتا به همکاری کار و سرمایه منجر میشود. من تفصیلاش را قبلا در همان مقاله نوشته‌ام و اینجا خدمتتان تکرار نمیکنم. یعنی کاری که بسیاری از اتحادیه‌ها در سطح جهانی مشغول آن هستند: ملاحظاتی سرمایه را درک کردن و در چارچوب آن کار کردن.

آقای لاجوردی در کتاب خودشان این مساله را از زاویه رابطه توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی بررسی کرده‌اند (۲). مدل توسعه سیاسی در علوم اجتماعی مدلی بود که تا پیش از دهه نود رواج داشت. امروز در صحبتشان، اگر من درست فهمیده باشم (و اگر اشتباه فهمیده‌ام خودشان اینجا هستند و تصحیح میکنند)، مساله را در مدل جامعه مدنی تبیین کردند. اینکه از آزادیهای سیاسی کلیه گروههای خواهان آزادیهای سیاسی بطور اعم بهره مند میشوند، پس کلیه سازمانهای مدنی، از اتاق صنایع گرفته تا کانون وکلا، باید از ایجاد اتحادیه‌های کارگری و تشکلهای کارگری حمایت کنند. چنین نتیجه‌گیری‌ای در چارچوب دیدگاه جامعه مدنی (civil society) بدست میاید و من در همان مقاله آنرا بررسی کرده‌ام. اما مطابق بحث این دیدگاه عکسش هم صادق است، یعنی اینکه اتحادیه‌های کارگری هم باید از منافع این گروههای دیگر دفاع کنند، یعنی با منافع اتاق صاحبان صنایع و کانون وکلا و نظایر اینها هارمونی داشته باشند. زیرا این دیدگاه، که دیدگاه نهایتا وبری است، هارمونی منافع طبقات

## تشکل کارگری: کدام استراتژی؟ کدام سیاست؟

را باور دارد. در عین اینکه تفاوت و فاصله میان طبقات را میفهمد و ممکنست که خیلی هم صادقانه، مثل گیدنز یا حزب تونی بلر، بخواهد در جهت کم کردن از فاصله طبقات گامهایی بردارد، اما به هارمونی منافع طبقات باور دارد.

در مقابل، من طبعاً از دیدگاه دیگری دفاع میکنم که اینطور نمیبیند. واضح است که این دیدگاهها تنها دیدگاههای صرفاً نظری نیستند، بلکه مابازاء آنها در گرایشهای اجتماعی، خصوصاً بشکل گرایشهای در طبقه کارگر، وجود دارد. ولی بحث امروز ما در سطح جنبه های نظری است، و من هم همانطور که گفتم ترجیح میدهم اینجا، و نه فقط در این جلسه بلکه در کل سمینار، راجع به جنبه های نظری صحبت کنیم.

مساله اساسی اینست که ایران نسبت به چند دهه پیش یک تفاوت عمده کرده است و شرایط تازه یک دوره تازه را در ایران ایجاد کرده اند. یک خلعت این دوره اینست که کاپیتالیسم ایران واقعا به نوعی به تشکلهای مستقل کارگری نیاز دارد. یعنی نوعی از تشکلهای کارگری که، با همین دیدگاه وبری و دیدگاه جامعه مدنی، بتواند در همکاری با سرمایه کار کند. من در کتابی که چند سال پیش منتشر شد (۳) از گزارش سال ۱۹۹۵ بانک جهانی (که در حقیقت در سال ۹۴ یعنی هشت سال قبل تنظیم شده) نقل قول کرده ام. این گزارش، با اتکاء به تجربه مائزی، تجربه کره، تجربه تایوان، به این امر میپردازد که نوعی از اتحادیه (enterprise unionism) چه فوایدی برای سرمایه دارد. مثلاً اینکه چگونه در واحدهای دارای اتحادیه میتوان بهرهوری را به دستمزد ربط داد و نکاتی از این قبیل. آقای لاجوردی چند سال پیش در کتاب خودشان تبیین دیگری بدست دادند و از جرج لاج (George Lodge) نقل قول کردند. جرج لاج در دوران جنگ سرد این بحث را طرح کرده بود که چرا دولتهای متحد امریکا در کشورهای جهان سوم واقعا دموکرات نیستند؟ و پاسخ داده بود زیرا جنبش کارگری این کشورها دست چپها میفتد. بنابراین نتیجه گرفته بود که اگر بشود جنبش کارگری داشت و اتحادیههایی داشت که زیر نفوذ کمونیستها نباشد، خوب، میتوان به اینها اجازه فعالیت داد و این امر دموکراسی را در این کشورها متحقق میکند. امروز، به نظر من، با تغییرات اقتصادی که جهان کرده، با رشد کاپیتالیسم صنعتی در جهان سوم، این چنین اتحادیههایی برای کاپیتالیسم حیاتی تر شده؛ و نه فقط از لحاظ سیاست و برای آبروداری جهان آزاد در جنگ سرد، بلکه از نظر اقتصادی.

وقت من گویا رو به اتمام است، اما با اجازه رئیس جلسه دو نکته دیگر میگویم تا تمامش کنم. برای اینکه فکر نکنید که چنین درکی از مساله تشکلهای کارگری در ایران صرفاً نتیجه تاملات نظری است، یا حاصل جداول تئوریک

است که یک آدمی برای خودش ساخته است، من اینجا بازتاب همین نظریات را در سطوح مختلف جامعه برایتان بازگو میکنم. رفرانسهایی متعددی در عرصه های مختلف با خودم همراه دارم اما فعلاً به مثال از یکی دو عرصه قناعت میکنم. یکی در سطح دانشگاهیان ایران. روزنامه بنیان، در ۱۱ اردیبهشت گذشته گفتگویی دارد با احمد بخارائی، «استاد جامعه شناسی و عضو هیات علمیه دانشگاه پیام نور»، فرصت نیست نقل قولهایش را بخوانم، اما عصاره مطلب اینست: «تشویق کارگران به تشکیل گروههای کارگری هم-منفعت». روزنامه نوروز، ۱۲ اردیبهشت، از قول محمود طاهر احمدی، پژوهشگر پژوهشکده سازمان اسناد ملی مینویسد که: «یکی از شاخصهای مهم جامعه مدنی امکان ایجاد تشکلهای مختلف، سندیکاها و دیگر تشکلهای مدنی است».

کسانی بیشتری از این دست هستند که برایتان نمیخوانم، اما از روزنامه نوروز برایتان چیزی میخوانم. بعنوان گزارش تحلیلی به مناسبت روز جهانی کارگر، نوروز مطلبی داشت تحت عنوان «جامعه کارگری ایران و چالشهای پیش رو». مینویسد: «نگاهی به روند موقعیت کشورهای توسعه یافته در زمینه حل مسائل و مشکلات صنعت... نشان دهنده این واقعیت است که همدلی و وفات و درک متقابل بین تشکلهای صنفی کارگری و کارفرمایان و... بهترین پاسخ را به حل مسائل و معضلات کارگران و تولید داده است. «طبعاً اینجا به مارکسیستها اشاره میکند که: «متأسفانه در سالهای اخیر بعضی از جریانها حاکم بر فعالیتهای صنفی فقط با قطبی کردن مسائل و تعمیق تضاد و تعارض سعی در احقاق حقوق کارگران داشتند...» راست میگوید، من هنوز هم میخواهم همین کار را بکنم و هنوز هم از این «دیدگاه تعارضی» دفاع میکنم. و ادامه میدهد که «اینکارها» نتایج معکوسی بهمراه داشته است، یعنی زدند و گرفتند و کشتند. همچنان ادامه دارد: «لذا به جامعه کارگری گوشزد میشود که فقط با همدلی و وفات و صیانت از کار و تولید میتوان همراه با درک شرایط و زمان به خواستههای این قشر شریف و زحمتکش تحقق بخشید». (صیغه مجهول فعل «گوشزد میشود» خودش جالب است؛ کی گوشزد میکند؟ روزنامه نوروز؟! فرصت نیست بقیه‌اش را برایتان بخوانم، ولی توصیه میکنم بخوانیدش، چون میگوید که کارگران باید از مراکز علمی و دانشگاهی استفاده کنند تا طرح خواسته‌هاشان کارشناسانه باشد. یعنی مثل آن اتحادیههایی که ما در اروپا میشناسیم یک اقتصاددانی استخدام کنند که آخر سال بهشان بگوید، نه! نه! سه درصد بیشتر نمیشود گرفت!

انعکاس همین نظرات را در بخشی از خود دولت هم میبینیم. پیام مشترک وزرای کار، صنایع، و تعاون در روز کارگر در سال ۸۱ تأکید بر ارتقا بھر وری میکند و میگوید: «امیدواریم جامعه کار و تولید با توسعه و تعمیق سه جانبه گرایی و با تقویت تشکلهای مستقل صنفی و... مشکلات تولید را حل کند. «سه جانبه گرایی» البته شعار آی. ال. او. است، به معنای همکاری دولت و سازمانهای کارفرمایان و سازمانهای کارگری.»

فرصت نیست که همه اینها را اینجا مرور کنیم. بحث من اینست که این مساله که صنعت ایران و صاحبان صنایع ایران اکنون به تشکلهای کارگری احتیاج دارند یک فاکت است. و این مساله که اکنون بازتاب پیدا کرده در جنبش اصلاحات، و نه الزاماً در بخش دولتی جنبش اصلاحات، بلکه در میان اساتید دانشگاه و دیگران هم یک فاکت است.

بهرحال، به نظر من، معنای «وفات» در این دیدگاه، و نقش تشکلهای کارگری که در وفات با تشکلهای کارفرمایی به کارشان ادامه میدهند، به روشنی تاملین هژمونی طبقه متوسط، یعنی بورژوازی، بر جنبش کارگری است. تاملین این هژمونی باعث میشود که جنبش اصلاحات آنگاه بتواند بگوید که من موفق به مهار اینها شده ام، حالا اجازه بدهید در قدرت سهم بیشتری داشته باشم. شخصاً فکر میکنم که بطور کلی شرط نزدیکتر شدن جنبش اصلاحات به قدرت تاملین هژمونی شان بر چند جنبش است؛ مهمترین جنبش کارگری است، ولی جنبش زنان و جنبش خلق کرد نیز در این رابطه جای مهمی دارند.

نکته آخری، پرداختن به یک سوال مهم است. این سوال وجود دارد و خوبست راجع به آن با صراحت صحبت کنیم: آیا واقعا بهتر نیست که زرنگی کنیم و از شرایطی که بدست آمده استفاده کنیم؟ بعد از یک عمر دارند حق اتحادیه را میدهند، و باز این مارکسیستها میگویند چون خودشان میدهند نجس است و نباید گرفت. در پاسخ به چنین سوالهایی، بحث من طبعاً این نیست که چون آنها خودشان دارند میدهند کارگران نباید بگیرند. زیرا این واقعیت ندارد که کسی دارد لطفی به طبقه کارگر میکند که اجازه تشکل میدهد و میگوید بیایید و تشکلیس دهید. مساله اینست که اینها به چنین تشکلی نیاز دارند؛ یک نیاز پایهای. اما، به نظر من، همان روندهایی که به خود جنبش اصلاحات سیاسی اجازه داده رشد کند و به بورژوازی اجازه داده که اعتراض کند و بخواهد در حکومت دخیل شود، همان روندها در یک سطح پایهای دست اندر کاراند و طبقه کارگر میتواند به این روندهای عینی اتکا کند. مثل اینکه در سال ۵۷ کسی میگفت آیا بهتر نیست که با همه اینها که مخالفند متحد شویم و شاه را سرنگون کنیم؟ چون اگر همه نباشیم که انقلاب نمیشود. جواب من مارکسیست آنوقت هم این بود که انقلاب ریشه‌های عمیقتری دارد و به خواست کسی اتفاق نمیفتد. حالا هم همینطور است، امکان مبارزه طبقه کارگر و ایجاد تشکلهای به نیروی خودش متکی به روندهای عمیقتری است.

بعنوان نتیجه گیری میخواهم فقط یک نکته دیگر بگویم: اگر چشم انداز ایجاد اتحادیه ها بر مبنای دیدگاه جامعه مدنی متکی به یک نوع «وفات ملی» است که به هژمونی و قدرت بورژوازی منجر میشود، در مقابل مبارزه برای ایجاد اتحادیههایی که به نیروی طبقه کارگر تکیه میکنند، که جنبش اصلاحات را نه به مشابه متحد خودشان بلکه به مشابه حریف خودشان



## تشکل کارگری: کدام استراتژی؟ کدام سیاست؟

میبینند، هرچه جلوتر برود واضح است که در تناقض با سرمایه قرار میگیرد. بنابراین جامعه آرام نمیشود، بلکه تعارض و تضادها تشدید میشوند. تشدید تضادها الزاما به این معنا نیست که در خیابانها هرروز آشوب میشود، بلکه به این معناست که سوالات جدی در برابر جامعه قرار میگیرد: تولید به کدام سمت برود؟ اقتصاد به کدام سمت برود؟ سیاست به کدام سمت برود؟ من فکر میکنم عروج تشکلهای کارگری در ایران، اگر به نیروی طبقه متکی باشد، منجر به گشودن چشم انداز تغییر انقلابی برای جامعه ایران خواهد شد، و آنگاه خواستههای سیاسی طبقه و خواسته های انقلابی سایر اقشار و طبقات دیگر نیز به میدان میآیند. جنبش کارگری یکی از این دو راه را میتواند انتخاب کند. متشکریم.

### در پاسخ به سوالات:

(تنها یک نوبت از پاسخ به سوالات در نوار موجود است که آنهم کامل نیست.)

دوستان آقای حسین اینجا یک سولاتی طرح کردند و حالا یادداشت فرستاده اند که من به همه شان پاسخ ندادم. درست است، من جواب نادم، چون سوالها راجع به چیزهایی مثل جنبش جوانان است. من فکر میکنم اگر بعد از واقعا عمری یک سمیناری راجع به جنبش کارگری برگزار میشود بهتر است وقت را روی جنبش کارگری بگذاریم. بنابراین با اجازه تان اینجا وقت جلسه را نمیگیرم اما بعد از جلسه در خدمتتان هستم و به سوالاتتان جواب میدهم.

آقای یدالله خسروشاهی دو تا نکته گفت. اول راجع به فاکتها بود. من هم میدانم که بحث گفتار و کردار دو چیز است. اما ایشان از اینجا نتیجه گرفت که اگر در روزنامه نوروز یا جای دیگر گفته اند از ایجاد تشکل کارگری دفاع میکنند معلوم نیست در عمل دفاع کنند. اما من اینجا ایدا از دفاع اینها از تشکل کارگری صحبت نکردم، بلکه گفتم یک نوع تشکل کارگری خاص را دارند تبلیغ میکنند. من فرصت نداشتم که فرانسهایی را که تهیه کرده ام برایتان بخوانم. یکی اش الان دم دست است: از آخرین شماره کارمزد، که سال ۱۳۸۰ منتشر شد، هدف نشریه را برایتان میخوانم. البته هدف نشریه را به فارسی ندارد بلکه به انگلیس نوشته، اینست که من ترجمه اش را برایتان میخوانم: "هدف درازمدت این نشریه بنیاد فکری توسعه صنعتی و سرمایه گذاری آتی در بخش صنعت است که هر دو به رشد عددی و کیفی طبقه کارگر منجر میشود... ویراستاران معتقدند که ثبات اجتماعی مستلزم تاسیس اتحادیه های کارگری است... ممانعت از ایجاد این اتحادیه ها جلوگیری از اینست که کارگران ایران نگرانیها (یا خواسته های) خود را قانونا بیان دارند و این امر خطر بزرگی برای

جامعه بطور کلی را دربر دارد." این تبلیغات در کارمزد که یک نشریه کارگری ایرانی است منعکس است. حالا ممکن است بگوئید که این حرفها را به یک دلایلی همینطوری میگویند. اما اگر تبلیغ ایده ها مهم است، اگر این مهم است که ما تلاش کنیم دور هم جمع شویم تا حرفهایمان را تدقیق کنیم و شفاف کنیم، پس بازتاب چنین دیدگاهی در یک نشریه کارگری هم مهم است. من میتوانم موارد دیگری را هم برایتان بخوانم. آقای محمد صفوی قرار بود خودش در این سمینار جزو سخنرانان باشند اما متاسفانه نیامده اند. ایشان در نشریه جنس دوم، شماره ۶ و ۷ به صراحت مینویسند: "حضور بیسابقه مردم زحمتکش و کارگران و خانواده های آنها در انتخابات دوم خرداد (ریاست جمهوری) و انتخابات اخیر مجلس نشان از این مساله مهم دارد که کارگران برای برداشتن مانع پیشرفت از روی سینه خود که بتوانند آزادانه تشکلهای مستقل و پایدار خود را بوجود بیاورند و مطالبات خود را آزادانه بیان دارند هم اکنون درگیر مبارزهای بینظیر برای کسب آزادی و دموکراسی هستند." یعنی آقای صفوی هم فکر میکند رای دادن به خاتمی، مبارزه برای پیشرفت امر ایجاد اتحادیه های کارگری است. پس بازتاب این نظریات را در فعالین کارگری هم میبینیم. بحث من هم این بود که اینها خواهان نوعی تشکل مستقل اند، همان نوعی از تشکل که کارمزد هم تکرار میکند برای سرمایه گذاری آتی در رشته صنعت مفید است. پس بحث راجع به این بود.

با تذکری که رفیق یدالله خطاب به کس دیگری گفت کاملا موافقم. اینها از آزادی اعتصاب صحبت نمیکنند، همانطور که از آزادی تشکل هم صحبت نمیکنند. بلکه از تشکلهای ویژه ای، و از اعتصاب رسمی ای که مورد تایید آن اتحادیه بوروکراتیزه شده باشد صحبت میکنند. واقعیت اینست که اعتصاب همیشه اتفاق میفتد و جلوی اعتصاب را نمیشود گرفت، چرا که فرم اعتراض اجتماعی طبقه کارگر اعتصاب است. در تاریخ دهقان اعتصاب نکرده است، اما طبقه کارگر ناگزیر از اعتصاب است. پس بحث بر سر قانونی کردن این اعتصاب است و اختیار قانونیت آنرا هم به نمایندگان بوروکراتی دادن که بتوانند، در سازش با سرمایه، کارگران را کنترل کنند. من در برابر این آخری میایستم.

آقای خسروشاهی یک سوال دیگری هم کردند و گفتند که ایرج جواب نداد، یا نمیدهد: آیا بالاخره احزاب میتوانند تشکل کارگری درست کنند یا نه؟ من جواب داده ام و اینجا هم میدهم: در کجا؟ تا آنجا که من میدانم، در کشورهای انگلوساکسون (در بریتانیا یا در استرالیا و زلاندون) چون بریتانیا قدیمی ترین کشور سرمایه داری بود و برای باقی شان بخصوص چون مستعمره بریتانیا بودند، اول اتحادیه ها تشکیل شدند و بعد اتحادیه ها خودشان حزب تشکیل دادند. اما بجز این کشورهای انگلوساکسون، در تمام قاره اروپا این احزاب سوسیال دموکرات، یعنی احزاب سوسیالیست عضو انترناسیونال دوم، بودند که در قرن نوزدهم اتحادیه ها را ایجاد کردند. اینها احزاب کارگری بودند، بدنشان کارگری بود. به تاریخ ایران هم که نگاه کنیم، همانطور که در

همان مقاله اشاره کرده ام، از ابتدا تا انقلاب ۵۷ این احزاب هستند که اتحادیه ها را در ایران تشکیل داده اند. اما دقت کنیم که فقط تا سال ۵۷. چرا؟ پاسخ به این سوال ربط دارد به بحثی که بین آقای لاجوردی و من درمیگیرد، زیرا تا قبل از دوره انقلاب ۵۷ نیروهای دیگری جز طبقه کارگر وجود دارند که قادر به مبارزه برای کسب دموکراسی هستند. به همین دلیل هم بود که تا سال ۵۷ در تاریخ ایران این احزاب بودند که میتوانستند با فعالیت خود نخست فضا را دموکراتیزه کنند، یعنی در جامعه نفوذ کنند و محبوب شوند، و بعد اتحادیه های کارگری را تشکیل دهند. اما امروز دیگر ایدا اینطور نیست.

بنابراین در برابر این سوال مشخص، که آیا در شرایط امروز ایران احزاب میتوانند اتحادیه تشکیل بدهند؟ جواب «نه» است، برای اینکه چنین احزابی نمیتوانیم داشته باشیم. این دقیقا بحث منست که هیچ حزب و جریانی بدون نیروی طبقه کارگر قادر نیست امروز فضای سیاسی ایران را بدو دموکراتیزه کند. امکان تاریخی برای احزابی نظیر حزب توده که به نیروی خودش (یعنی نیرویی غیر از طبقه کارگر) فضای سیاسی را دموکراتیزه کنند تا بعد اتحادیه ها را بسازند، امروز وجود ندارد. بحث من درست همینست، و از اینروست که تاکید میکنم شرایط تاریخی تغییر کرده. به این دلیل تاکید من اینست که مساله دموکراسی در ایران امروز تنها به نیروی اجتماعی طبقه کارگر میتواند حل شود. و اگرچه خیلی ها ممکنست عشق یکطرفه ای به طبقه کارگر داشته باشند، اما آن کدام حزبی است که در ایران امروز در طبقه کارگر نفوذ داشته باشد و به اعتبار نفوذش در طبقه کارگر از وزن و قدرت اجتماعی برخوردار باشد؟ اتفاقا تمام تاکید من این بود که مساله دموکراسی در ایران امروز فقط به نیروی اجتماعی طبقه کارگر قابل حل است. تنها اگر طبقه کارگر به میدان بیاید، یعنی بتواند تشکلهای صنفی اش را بسازد، تنها این تحول اجازه میدهد در فضای دموکراتیزه شده ناشی از آن احزاب نیز بتوانند فعال شوند و رشد کنند. این تفاوت مهم تاریخی است.

بنابراین اگر سوال «آیا احزاب میتوانند اتحادیه تشکیل بدهند؟» را از لحاظ تئوریک میپرسید، جوابش اینهاست که گفتم، و به کی و کجا بستگی دارد. اما واقعیت اینست که این فقط یک سوال تئوریک نیست، و این حکم که «احزاب نمیتوانند اتحادیه بسازند» امروز یک ارزش مصرف مشخصی در صحنه سیاسی ایران دارد. یعنی یکجور تضمین دادن به دولت و به قوانین است که «ما خودمان حواسمان هست و کمونیستها را میندازیم بیرون». بنابراین معلوم است که من پای چنین حکمی همینطوری امضا نمیگذارم، چون مساله بر سر فرمولهای تئوریک نیست. اینجا یک حکم تئوریک، آنهم به اینصورت که «احزاب نگذاشتند اتحادیه ها بمانند»، امروز در خدمت اینست که از اتحادیه ها تضمین بگیرند تا خودشان تفتیش عقاید کنند. یعنی همان کاری که با جنبش کارگری امریکا کردند، و در ژاپن بعد از جنگ دوم نیز منجر به زدن و بیرون

## مراقبت از صنعت و تجارت اتحادیه‌های کارگری در آمریکا

(بخش دوم)

ادنا سپهری

پال بال، مراقبت از صنعت و تجارت  
— ساموئل کومپرز، جرج مینی، لین  
کرک، و تراژدی اتحادیه‌های کارگری  
آمریکا، ۱۹۹۹

paul Buhl, Taking Care of  
Business. Samuel Gumpers,  
George Meany, Lane Kirk, and  
the tragedy of American Labor,  
Monthly Review, 1999

### از جنگ اول تا دهه شصت

پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه حاکمیت  
آمریکا را بسیار مضطرب کرد. رابرت لانسینگ  
(Robert Lansing) مشاور رئیس جمهور آمریکا  
که قبلاً حکومت موقت کرنسکی (Kerensky)  
را در ائتلاف جنگی برسمیت شناخته بود،  
پیشنهادات بلشویک‌ها را برای خاتمه جنگ رد  
کرد و حاضر نشد حکومت آنها را برسمیت  
بشناسد. حملات وحشیانه ایدئولوژیکی علیه  
بلشویک‌ها همچنین با تهاجم مخفیانه پانزده  
هزار قوای آمریکایی به شمال و شرق روسیه  
همراه بود. (ص ۷۹) ورود غذا به روسیه قحطی  
زده توسط این قوا قطع شد. از طرف دیگر  
سلاح‌های آمریکایی بطرف ارتش سفید سرازیر  
شدند. جنگ سرد پشت شعارهای دمکراسی جهانی  
رئیس جمهور آغاز شد. فدراسیون کار آمریکا که  
در این ایام تحت رهبری ساموئل گومپرز (Gomperz)  
(Samuel) قرار داشت در سرکوب نیروهای مخالف  
از برجسب‌هایی چون عامل آلمان و خرابکار  
آینده استفاده میکردند و آنها را حتی به کمیته‌های  
جلسات سراسری فدراسیون راه نمیدادند. فعالین  
اتحادیه‌های محلی در شیکاگو و بسیاری نقاط  
دیگر آمریکا در درگیری‌هایی که در پیش بود  
بخوبی یاد گرفتند که اعتراضات توده‌ای هیچ  
اثری بر رهبری ملی اتحادیه ندارند و تنها  
موجب ضد حمله از طرف ستاد مرکزی میشوند.  
با پیدایش سازمان جهانی کار (آی ال او)، زیر  
پوشش اتحادیه ملل (سلف سازمان ملل فعلی)،  
گومپرز کرسی خود را در آنجا پیدا کرد. وی با  
هر تلاشی از جانب مقامات سازمان جهانی کار  
برای ایجاد قوانین بین المللی مخالفت کرد و  
اصرار داشت که ایالات متحده هرگز چنین  
انترناسیونالیسمی را تحمل نخواهد کرد. (ص  
۸۳ - ۸۱) در دیدگاه جهانی گومپرز جایی برای  
حکومت‌های سوسیالیستی و انقلابی وجود نداشت  
و هرگونه تخطی از حرمت مالکیت سرمایه‌داری

## تشکل کارگری: کدام استراتژی؟ کدام سیاست؟

ریختن چپا از اتحادیه‌ها شد.

اینجا به بحث آقای محیط میپردازم. البته ایشان  
سوالی طرح نکردند بلکه اظهار نظر کردند، ولی  
از آنجا که من قبلاً در مخالفت با حرفهای  
ایشان مختصراً در پانویسی اشاره‌ای کرده‌ام، اجازه  
میخواهم پاسخ بدهم. بحث رادیکال‌های امثال  
بنده در ایران این نیست که فقط شعار سوسیالیستی  
ویژه طبقه کارگر را دست بگیرند. هر آدمی که  
چشم داشته باشد میبیند که مسائل انقلاب ایران  
بر سر آزادیهای دموکراتیک و خواسته‌های  
دموکراتیک شکل میگیرد. مثل خواسته‌های زنان،  
جوانان، خلق کرد، و حتی ایجاد اتحادیه‌های  
صنعی برای کارگران یا مساله دستمزد و شرایط  
کار. اینرا همه میبینیم. اختلاف اینجا دو چیز  
است: یکی مساله عامل دموکراسی است، نیروی  
اجتماعی قادر به کسب دموکراسی، یا بعبارت  
انگلیسی اش (agent) دموکراسی. دوم، مساله  
ترکیب طبقاتی یک دولت دموکراتیک، یا اینکه  
کدام طبقه یا طبقات واقعا قادرند شروط اجتماعی  
و اقتصادی یک نظام سیاسی دموکراتیک را  
تامین کنند.

در مورد مساله اول، یعنی مساله عامل  
دموکراسی، اگر شما انقلابات ۱۸۴۸ اروپا را  
ماخذ بگیرید این عامل را بورژوازی میشناسید،  
اگر مثل ما تحلیل مشخصی از شرایط امروز  
ایران بکنید میگوئید تنها طبقه کارگر میتواند  
پرچم دموکراسی را بدست بگیرد. من سعی کرده  
ام اینرا بنویسم و نظراتم مدون است و به معرض  
نقد گذاشته‌ام. به نظر من پیش شرط حیاتی  
اینست که طبقه کارگر به میدان بیاید و با  
حضور خود موفق شود فضا را به درجه ای  
دموکراتیک کند. تنها به این شرط است که  
جنبشهایی حتی مثل جنبش زنان و جنبش خلق  
کرد فرصت خواهند یافت واقعا محتوای دموکراتیک  
به خود بگیرند. والا در شرایط فعلی این خطر  
هست که این جنبشها منحرف شوند و سر از  
جای دیگری درآورند. ما امروز در مبارزه زنان  
میبینیم که دائم این تنش وجود دارد و فعالین  
رادیکال جنبش زنان تلاش میکنند تا چنین  
انحرافی اتفاق نیفتد. آیا جنبش زنان به نیروی  
خود میتواند موفق شود؟ من بعید میدانم، و  
بهررو نظراتم را با دقت بیشتری نوشته‌ام. در  
مورد جنبش کردستان... (نوار در اینجا قطع  
میشود). \*

زیرنویسها:

- ۱- ایرج آذرین، "تشکلهای کارگری، آزادهای  
دموکراتیک، جامعه مدنی"، بارو، شماره ۴ و ۵،  
ژانویه و فوریه ۲۰۰۲.
- ۲- حبیب لاجوردی، اتحادیه‌های کارگری و  
خودکامگی در ایران، نشر نو، تهران، ۱۳۶۹.
- ۳- ایرج آذرین، چشم انداز و تکالیف، انتشارات  
رودبار، سوئد، فوریه ۲۰۰۱.

از طرف او بشدت سرکوب میشد. از نظر او  
پیشرفتهای اعضای فدراسیون کار آمریکا تنها  
با سودآوری صنعتی و باز شدن وسیع بازار برای  
تولیدات آمریکایی امکان پذیر بود.  
در پایان جنگ جهانی اول، ناخشنودی از جنگ  
وودرو ویلسون (Woodrow Wilson) رئیس جمهور  
وقت آمریکا، وسعت یافت و حزب سوسیالیست  
که بر اثر سرکوب دوران جنگ تعداد اعضایش  
بسیار کم شده بود مجدداً نشانه‌هایی از حیات  
یافت و از جمله کاندیداهای حزب سوسیالیست  
در چند ایالت به مقامات حکومت محلی انتخاب  
شدند. جنبش کارگری نیز در سالهای ۱۹۱۸ تا  
۱۹۱۹ وارد دوران پر تحرکی شد. اعتصابات  
عمومی کارگران سیاتل در ۱۹۱۹ شهر را بمدت  
یک هفته فلج کرد. در اعتصاب سراسری کارگران  
فولاد ۲۵۰ هزار کارگر شرکت کردند. این اعتصاب  
قبل از سرکوب شدن مورد توجه کارگران مهاجر  
نیز قرار گرفت. در همین دوران اتحادیه کارگران  
بسته بندی در شیکاگو، کارگران سفید و سیاه  
پوست را بطور بیسابقه‌ای در کنار هم متحد کرد.  
انگار که انقلاب شورایی در روسیه و شوراهای  
کارگران برای آینده همه جا و حتی آمریکا سخن  
می گفتند. (ص ۸۳) نمایندگان احزاب کارگری  
و برخی از اعضای حزب مترقی (Party  
Progressive) در حزب جدیدی بنام حزب کشاورز  
و کارگر (Farmer-Labour Party) متشکل شدند.  
با وجودی که اتحادیه کار آمریکا رسماً از این  
حزب حمایت نکرد ولی حزب کشاورز و کارگر  
توانست بدون پشتوانه مالی بیش از ۲۵۰ هزار  
رای در ۱۸ ایالت بدست آورد. (ص ۸۳) در  
اوایل سالهای ۱۹۲۰ یک جنبش جدید کمونیستی  
از حزب سوسیالیست بیرون آمد و خود را در  
جامعه آموزش اتحادیه‌های کارگری (League  
Trade Union Educational) متشکل کرد. این  
سازمان از بخش‌های مختلف محلی فدراسیون  
کار آمریکا تشکیل شده بود و هدفش متشکل  
کردن کارگران غیر متشکل، کنترل اتحادیه‌ها  
توسط اعضای پایین، بیمه بیکاری دولتی و  
حمایت از سوسیالیسم بود. رهبر این جنبش  
ویلیام فاستر (William z. Foster) بود. این جنبش  
میخواست در چهارچوب فدراسیون کار آمریکا  
فعالیت کند و بطور مشخص با «کارگران صنعتی  
جهان» (IWW) مخالف بود. جامعه آموزش  
اتحادیه‌های کارگری حمایت خوبی در میان  
معدنچیان، کارگران پارچه بافی و سوزنکار داشت  
و توانست حمایت اتحادیه‌های کوچک چپ‌گرا را  
بخود جلب کند. برای مدتی در سال ۱۹۲۲ بنظر  
میرسید که این سازمان بتواند حمایت وسیعی در  
میان کارگران بدست آورد و قدرت کومپرز را از  
بین ببرد. ولی بعد از این دوران حمله همه‌جانبه‌ای  
علیه اعضای جامعه آموزش اتحادیه‌های کارگری  
شروع شد و جنبش کارگری با چرخش به راست  
بقیه در صفحه ۱۱

## مراقبت از صنعت و تجارت اتحادیه‌های کارگری در آمریکا

این جامعه را به حاشیه راند. (ص ۸۳) در عین حال جنبش قابل توجهی در زمینه آموزش کارگران از باقیمانده‌های جنبش سوسیالیستی بیرون آمد که بر اساس تجارب اولیه مدارس کارگری و از عطف کارگران برای خودآموزی ناشی میشد. شوراهای کار در شهرها و بعضی از فدراسیون های ایالتی کارگری با اشتیاق از این ابتکار آموزشی حمایت کردند و اداره آموزش کارگران (workers, Education Bureau) را برای انواع فعالیت های آموزشی بنا گذاشتند. رهبران فدراسیون کار آمریکا که موقتا این فعالیتها را تایید کرده بودند بسرعت نگران عواقب آن شدند. گومپرز رئیس فدراسیون کار آمریکا هشدار داد که طرفداری از سوسیالیسم یا ایده اتحادیه صنعتی خطرناک و ضربه زننده است. اداره آموزش کارگران تحت فشار ناچار شد مدارس کارگری غیر وابسته به فدراسیون کار آمریکا را تصفیه کند. گومپرز از این طریق این جنبش را از یک طرف داغان و از طرف دیگر مطیع کرد. ویلیام انگلیش والینگ (William English Walling) که از متفکرین سرشناس جنبش سوسیالیستی بود و سپس نوعی سرمایه داری تخیلی بدون جنبه های منفی را تبلیغ میکرد به سخنگوی فدراسیون تبدیل شد. والینگ از جمله کسانی بود که بنای فکری آرمانگرهای دنبال مقام را پایه گذاری کرد. (ص ۸۶) این طیف در نوشته های خود اشاره ای به بهای ساختن یک امپراطوری و اثراتش در خارج نمی کردند، از جمله نظامی گری و جنگ بعنوان نتایج لازم یک اقتصاد ملی که باید در سطح جهانی رقابت کند.

کارگران بعنوان یک نیروی پتانسیل رهایی بخش از تحلیل های آنان بیرون گذاشته شدند. ولی توده های کمونیست که از درگیری درون جنبش کمونیستی و تنزل دمکراسی در این جنبش دلسرد شده بودند به ایده انترناسیونالیسم واقعی طبقه کارگر، میری از امتیازات نژادی و امپریالیستی چسبیدند. اینها که اغلب مهاجرین جدید و از محروم ترین بخش های کارگری بودند آسانتر میتوانستند دردهای دیگران را درک کنند. پال بول (Paul Buhl) در نقد تاریخی خود اشاره میکند که توده های کارگران کمونیست آمریکایی قادر نبودند جلوی رهبران بوروکراتیک حزبی خود را در ساختمان هر می جنبش کارگری بگیرند. بزرگترین دست آورد کمونیست ها در این دوران سازمان دادن کارگران صنعتی بود ولی این نظریه غالب بود که کارگران عموما بی تفاوت هستند و احتیاج به یک ساختمان رهبری سفت و سخت دارند. (ص ۸۷)

در اواسط دهه ۱۹۲۰ بخش هایی از سرمایه داری آمریکا که مساعدت های محدودی به کارگران میکردند، با هدف نابودی کل اتحادیه ها به بخش محافظه کار فدراسیون کار آمریکا نزدیک شدند. کمپانی های آمریکایی از یک طرف به کلیساها و دیگر آژانس های کمک به فقرا مساعده قابل توجهی میدادند. از جمله

برنامه های ورزشی برپا میکردند. اساتید دانشگاه از جمله استاد معروف دانشگاه هاروارد التون مایو (E Iton Mayo) دست به تحقیق و آزمایش زدند تا یاد بگیرند «کارگران به چه فکر می کنند» و چطور میتوان خشم آنها را تخفیف داد و وعده هارمونی کار و سرمایه را میدادند. حتی بعضی از شرکت ها اینگونه عملیات را «دمکراسی صنعتی» نام نهادند، نامی که مستقیما از گروه های آموزشی سوسیالیست ها موسوم به (Democracy The League for Industrial) دزدیده بودند. در عین حال این شرکت ها سرکوب را کنار نگذاشته بودند و لیست غیبت از کارگرانی تهیه میکردند که روز اول ماه مه سرکار نمی آمدند و یا در زمان اعدام دو آثارشیرست بنام های ساکو (Sacco) و وازتی (Vanzetti) در ۱۹۲۶ غیبت داشتند. از این طریق این بخش از سرمایه داری آمریکا مراقب بود که بموقع «سرخ ها» را ایزوله و نفوذشان را از طریق اخراج کم کنند. کمپانی هایی که کمتر رحم داشتند البته از چاقوکشان و کولکوکس کلان برای تهدید، آزار و وارد آوردن ضربه های وحشیانه بر فعالین رادیکال اتحادیه استفاده میکردند. حملات متشکل سرمایه داری علیه اتحادیه ها در این دوران بحدی بود که بنظر می آمد حتی گومپرز رهبر محافظه کار فدراسیون کار آمریکا را تعجب زده کرد. برنامه هایی که گومپرز در طول جنگ جهانی اول برای هماهنگی بین حکومت، صنعت و تجارت و فدراسیون ریخته بود بعد از جنگ واقعیت وجودی خود را از دست دادند. در حزب دمکرات گرایش راست تشدید شد و اینک دیگر احتیاجی به رهبران اتحادیه ها برای تولید نبود، حزب جمهوریخواه هم به ستایش صنعت و تجارت بزرگ مشغول بود. کنگره آمریکا تنها در یک مورد نظر رهبری فدراسیون کار را تأمین کرد و آنهم قطع مهاجرت در ۱۹۲۶ بود. سبک زندگی طبقه کارگر در این دوران تغییر کرد، بخصوص برای کارگران جوان که به سینماهای صامت میرفتند، با موسیقی جاز میرقصیدند، در ملا عام همدیگر را می بوسیدند و میخواستند متفاوت از پدر و مادرشان از زندگی لذت ببرند. شمار قابل توجهی از کارگران ماهر در دهه ۱۹۲۰ به اندازه کافی دستمزد میگرفتند که بتوانند ماشین فورد (مدل تی) بخرند و نوعی زندگی طبقه متوسط داشته باشند. ولی برای اکثریت طبقه کارگر نیاز به یک زندگی متفاوت با محدودیت های سختی مواجه بود. احتمالا اینها نسبت به قبل از جنگ احساس متفاوتی داشتند و از زندگی اروپایی یا شیوه روستایی زندگی آمریکایی فاصله گرفته، بخشی از یک فرهنگ شهری شده بودند. ولی واقعیت های کار و زندگی برخلاف شمای خیره کننده ای بود که در صحنه سینما و تبلیغات رادیو نمایش داده میشد. (ص ۸۹) بخش های مهم صنعت از جمله پارچه بافی و زغال در رکود جدی بودند و بزودی جمعه سیاه ۱۹۲۹ با سقوط بازار بورس فرا رسید.

اتحادیه بمنزله بیزنس در سال ۱۹۳۷ شکل قطعی پیدا کرد. در این تاریخ دادگاه عالی آمریکا قانون واگنر (Wagner Act) را گذراند (ص ۱۲۰) که بر اساس آن اتحادیه طبق قواعد اداره ملی روابط کار (Labour Relations Board National) قانونی میشد و بر اساس بیش از ۵۰

درصد رای در انتخابات، اتحادیه تنها نماینده مذاکره برای همه کارگران بشمار می آمد. این قانون باعث افزایش ناگهانی عضویت در اتحادیه ها شد. از جمله اتحادیه سازندگان ابزار کشاورزی (Farm Equipment Union) که توسط چپی ها هدایت میشد در همین سال توانست ۵ هزار کارگر را در شیکاگو بدون اعتصاب به یک قرارداد موفقیت آمیز برساند.

از طرف دیگر رهبران اتحادیه علیه اعضایی که طبق این قوانین عمل نمی کردند شدیداً برخورد نمودند و از این طریق لطف حکومت را جبران کردند. بعنوان مثال اتحادیه کارگران اتومبیل (United Auto Workers) که از سنت های «کارگران صنعتی جهان» (I W W) برخاسته و در سالهای ۱۹۲۰ تحت رهبری کمونیست ها بود، علیه اتحادیه سازی بشکلی که در بالا توضیح داده شد برخاست و در سال ۱۹۳۷ دست به یک تحصن در شهر فلینت (Flint) زد. این حرکت نزدیک بود به یکی از نمونه های جنگ طبقاتی و داخلی تبدیل شود و تنها مداخله مورفی، فرماندار لیبرال میشیگان، توانست جلوی ریختن خون کارگران توسط ایادی مسلح صاحبکاران را بگیرد. (ص ۱۲۰) در همین دوران جنبش اجتماعی وسیعی از کارگران بیکار در حاشیه مناطق تحت نفوذ کارگران اتومبیل سازی میشیگان شکل گرفت و کارگران شاغل و بیکار در این سال توانستند در کنار هم مبارزه کنند. این جنبش تا جنگ جهانی دوم ادامه پیدا کرد که طی آن در آمریکا بیکاری تقریبا به صفر رسید.

مبارزه دائمی برای مشارکت دمکراتیک معمولا به حوزه های محلی اتحادیه ها محدود بود. مثلا در منطقه عمدتا فرانسوی کانادایی وون ساکت (Woonsocket) در ایالت رودآیلند (Rhode Island) اتحادیه مستقل پارچه بافان بطور فعالانه ای شکل گرفت. این اتحادیه از سابقه تاریخی و شورشی اعتصاب عمومی پارچه بافان در سال ۱۹۳۴ نشأت گرفته بود (ص ۱۲۱) و خارج از کنگره سازمانهای صنعتی (سی. آی. او) (C I O XRR) قرار گرفت. اتحادیه مستقل پارچه بافان کارگران را در بسیاری از صنایع در منطقه «وون ساکت» متشکل کرد. ولی در طول دوران محافظه کارانه جنگ جهانی دوم و بر اثر بسته شدن کارخانه ها بعد از جنگ بتدریج این اتحادیه از بین رفت. نمونه های مشابهی از اتحادیه های دمکراتیک که تصمیم گیری ها در سطح توده ای انجام میشد در مناطق مختلف آمریکا بچشم می خوردند. ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۱، یعنی دو سال پس از شروع جنگ، احتیاج به تولید مداوم بخصوص در زمینه های دفاعی را تشدید کرد. پس از یک دهه اعتصابات پیاپی و مبارزه طبقاتی وسیع، سیستم سرمایه داری به مدیریت اتحادیه ها برای تولید منظم احتیاج داشت. (ص ۱۲۲ - ۱۲۱) ولی حتی پیش از ورود آمریکا به جنگ، اداره ملی امور کار (Board National Labor Relation) اتحادیه های سی. آی. او (C I O) را رسمی کرده بود. سی. آی. او. تحت نفوذ نیروهای سوسیالیست و کمونیست بود. رهبران آ. اف. ال (Federation of Labor AFL)

## مراقبت از صنعت و تجارت اتحادیه‌های کارگری در آمریکا

(American) که از قافله قانونی شدن عقب مانده بودند دست بدامن احزاب دمکرات و جمهوریخواه از ایالت های جنوبی شدند تا جلوی دمکراتیزه شدن رهبری اتحادیه ها را بگیرند. (ص ۱۲۲) در سال ۱۹۴۱ دو میلیون کارگر در صنایع پایهای دست به اعتصاب زدند. در واقع کمبود نیروی کار بدلیل تدارکات جنگی نیروی ویژه‌ای به کارگران برای پیگیری خواسته‌هایشان داده بود. اداره دفاع ملی که بتازگی برای مقابله با این اعتصابات تاسیس شده بود ۱۲ نماینده شامل ۴ نماینده از سه بخش حکومت، اتحادیه و عموم جامعه (پولیتیک) برگزید تا با خودمختاری اتحادیه ها مقابله کند. دو نماینده از سی. آی. او و دو نماینده از آ. ال. اف که جرج مینی رهبر آ. ال. اف نیز در میان آنها بود، راجع به اعتصابات موضع گیری کردند. البته این جمع بسرعت منحل شد، چون در رای گیری در مورد اعتصاب معدنچیان بجز نمایندگان سی. آی. او کلیه اعضا این جمع علیه اتحادیه معدنچیان رای دادند و در نتیجه نمایندگان سی. آی. او بعنوان اعتراض از این جمع بیرون آمدند و عملا کار جمع به تعطیل کشید.

البته اتحادیه سراسری آ. اف. ال تحت رهبری جرج مینی و همچنین اتحادیه‌های تحت رهبری کمونیست ها در طول سال های ۴۵ - ۱۹۴۱ که آمریکا در جنگ جهانی دوم شرکت داشت، از این سیاست پیروی میکردند که کارگران آمریکا بخاطر جنگ باید از خود گذشتگی کنند. موضع حزب کمونیست آمریکا در طول سالهای ۱۹۴۱ که آلمان به روسیه حمله کرد تا پایان جنگ چنین بود. در طول سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۴ پنجاه و سه هزار کارگر آمریکایی براثر سوانح کاری کشته شدند، سیصد هزار کارگر دچار معلولیت دائمی شدند، و هفته کاری شش یا هفت روزه مجددا رواج پیدا کرد. جرج مینی از روسای فدراسیون کار و حزب کمونیست آمریکا هیچکدام به این پدیده ها اعتنایی نکردند. (ص ۱۲۳) طبعا در این دوران نا آرامی در میان کارگران وجود داشت، ولی اتحادیه ها برای خفه کردن آن سریعا اقدام میکردند.

در سال ۱۹۴۳ معدنچیان با درخواست افزایش دستمزد به حدی که بالاتر از حد مجاز اداره کار در دوران جنگ بود دست به اعتصاب زدند. جرج مینی و رهبری آ. اف. ال. شدیدا موضع ضد اعتصاب در پیش گرفتند. ولی معدنچیان حکومت را وادار به مذاکره نمودند. موضع کمونیست های فعال در اتحادیه ها فرق چندانی با موضع رهبری آ. اف. ال. نداشت. در پایان کار به آنجا رسید که جرج مینی حکومت را بخاطر مذاکره در یک اعتصاب غیر قانونی محکوم کرد. (ص ۱۲۴) سیاست فرانکلین روزولت رئیس جمهور آمریکا در این دوران، از یک طرف استفاده و از طرف دیگر محدود کردن اتحادیه ها در آن واحد بود. هر چند که در دوران جنگ این سیاست عمدتا به

سمت محدود کردن اتحادیه ها گرایش داشت، ولی سیاست کلی روزولت کماکان مهار اتحادیه ها و استفاده از منابع آنها بود و نه سرکوب کامل آنها. (ص ۱۲۲) سیاست تحمل محدود اتحادیه ها بهمراه رشد نیروهای تولیدی و وجود مبارزه طلبی در اتحادیه ها در مجموع باعث شدند که شمار اعضای اتحادیه ها از کمتر از ۹ میلیون به بیش از ۱۵ میلیون در دوران جنگ جهانی دوم برسد.

روی کار آمدن هاری ترومن در سال ۱۹۴۵ پاسخی به آرزوهای اتحادیه چی های محافظه کار بود. بلافاصله پس از جنگ موج بیسابقه اعتصابات شروع شد که عمدتا حول افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار بود. این موج بدنبال خود شبی طولانی را برای کارگران آمریکا بهمراه داشت. علیرغم سیاست های محافظه کارانه حزب کمونیست آمریکا، در این دوران یک موج شدید ضد کمونیستی بخصوص از طرف جامعه اتحادیه های کاتولیک شروع شد که خواهان اخراج کمونیست ها از اتحادیه ها بود. اعضای جامعه اتحادیه‌های کاتولیک بهمراه رسانه‌های دست راستی هر نوع نیروی چپ را در درون اتحادیه هدف قرار دادند و با کمک مجلات جنجالی و اف بی آی (FBI) کثیف ترین اتهامات را به نیروهای چپ در درون اتحادیه‌ها وارد کردند. (ص ۱۲۶) این بهترین موقعیت برای جرج مینی و سی آی او برای پیش بردن خواسته اتحادیه‌های بمنزله بیزنس (Business Unionism) بود. این سیاست از یک طرف علیه سیاست های حزب جمهوریخواه برای از بین بردن دستاوردهای کارگران بود و از طرف دیگر بر ضد خواسته‌های عمومی کارگران برای دستیابی به اهرم هایی در چارچوب توسعه سرمایه داری پس از جنگ بود. ناگهان این دیدگاه بورژوازی که نیروی کار آزاد و سرمایه آزاد با نیت خیر به مذاکره و چانه زدن پردازند توسط رهبران اتحادیه ها تبلیغ میشد. (ص ۱۲۷) نمونه‌های جالبی از سخنرانی های آتشین و باصطلاح چپ رهبران محافظه کار آ. ال. اف در کتاب پال بول موجودند. هر زمان که لازم بود امثال مینی بخوبی از لفاظی های چپ (مثل «سخنگویان مزدور صنعت و تجارت بزرگ» برای توصیف جمهوریخواهان) استفاده میکردند.

با شروع جنگ سرد در ۱۹۵۷ فدراسیون کار آمریکا تصویب کرد که اشخاص دزد و کلاهبردار، کمونیست یا فاشیست ( racketeers, crooks, communists and fascists) حتی آنهایی که گفته‌اند عضو یک حزب کمونیستی یا فاشیستی نیستند، از نظر آنها هنوز نتوانسته‌اند وفاداری خود را به اتحادیه ثابت کنند. حتی حمایت از یا همکاری با این احزاب (که البته معیار این حمایت و همکاری توسط رهبران اتحادیه تعیین میشد)، کافی بود که چنین اشخاصی در سطوح رهبری اتحادیه راه نیابند. (ص ۱۳۶) کمونیستهای سابق، که در این دوران تعداد قابل توجهی بودند، باید ۵ سال از حزب کناره میگرفتند و بعد از آن میتوانستند کاندید مقامهای بالا در اتحادیه شوند. تنها در سال ۱۹۹۷ چنین بخشهای ضد کمونیستی از مصوبات AFL/CIO کنار گذاشته شد.

در دهه های شروع جنگ سرد آ. اف. ال و

رهبرش جرج مینی چماق ضد رادیکالیسم خود را نه تنها علیه کمونیست ها بلکه علیه هر تلاشی که جنبه طغیانگراییانه داشت بکار بردند تا نیروی کار را در خط سرمایه جهانی نگه دارند. (ص ۱۳۶) در این دوران آ. اف. ال و سی. آی. او هر دو روابط خاص خانگی و بین المللی با آژانس های اطلاعاتی امنیتی داشتند. پال بول به سابقه تاریخی موضعگیری های اتحادیه های آمریکا اشاره میکند. از جمله زمانی که در سال ۱۹۳۸ یک حکومت ملی گرا در مکزیک تصمیم گرفت منافع نفتی این کشور را از شرکت های بزرگ آمریکایی پس بگیرد، رهبری جدید سی. آی. او، که توسط جان لوئیس نمایندگی می شد، خواهان عدم مداخله در امور مکزیک شد ولی رهبران آ. اف. ال سعی کردند روابط امپریالیستی خود را در مکزیک برقرار کنند و از این طریق نقشه‌های سرمایه آمریکایی در مکزیک را به اجرا در آورند. سیاست های رئیس جمهور وقت، روزولت، هر چند تماما در جهت حفظ سودآوری سرمایه آمریکا بود ولی محتاطانه و از طریق اعمال فشارهای دیپلماتیک پیش میرفت. مثلا بجای فرستادن نیروی دریایی، روزولت که جنگ جهانی را نزدیک میدید، عاقلانه در جانب سی. آی. او قرار گرفت. وی بدرستی حساب کرد که آمریکا سرانجام کنترل منابع همسایه ضعیفش یعنی مکزیک را بدست خواهد آورد.

سازمان اطلاعات آمریکا، سیا تاکنون فقط بخش کوچکی از اسناد جاسوسی اعضای اتحادیه‌های در جهت پیشبرد سیاست های کلی آمریکا را منتشر کرده ولی جهت عمومی و اهمیت این عملیات را بسادگی میتوان دنبال نمود. با پایان جنگ ارتش سرخ فاتحانه وارد اروپای شرقی شد. البته ارتش سرخ نیروهای دمکرات، سوسیالیست، کمونیست های مستقل و فاشیست های شکست خورده را سرکوب کرد. رهبری محافظه کار اتحادیه‌های آمریکا فردی بنام ایروینگ براون از فعالین قبلی اتحادیه را به رهبری یکی از ماموریت های اروپائیش گماشت. براون در سال های ۱۹۳۰ از طرف رهبری کنسرواتو اتحادیه های آمریکایی بر ضد حزب سوسیالیست آمریکا جاسوسی کرده بود. بین سالهای ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۱ حکومت آمریکا در برنامه بازسازی اروپا موسوم به برنامه مارشال ۱۳ میلیارد دلار به بازسازی کشورهای غربی اختصاص داد. اروپای شرقی که تحت کنترل شوروی بود از برنامه مارشال حذف شد. وجود اتحادیه ها و ماموریت های بین المللی آنها برای این بود که نشان دهند تا چه حد سیستم آمریکایی نسبت به سیستم شوروی بهتر عمل میکرد. براون با هزاران فرد با نفوذ در اروپا تماس گرفت و معادل حقوق چند ماه یک کارگر اروپایی به آنها رشوه پرداخت. حدودا ۵ درصد برنامه مارشال یعنی ۸۰۰ میلیون دلار خرج این رشوه‌ها شد تا نفوذ آمریکا حفظ شود و حرکات طبق نقشه پیش روند. تا سال ۱۹۵۰ سازمان سیا دهها میلیون دلار و احتمالا بیشتر از آن خرج عملیات جاسوسی درون جنبش کارگری کرده بود. (ص ۱۴۰) در بعضی جاها اعتصاب های برهبری کمونیست ها توسط اوباش و جانیانی که مستقیما توسط فدراسیون کار آمریکا اجیر

## مراقبت از صنعت و تجارت اتحادیه‌های کارگری در آمریکا

شده بودند شکسته میشد. از طرف دیگر اگر در جایی کمونیست‌ها یا رادیکال‌های غیر کمونیست به مقامات اتحادیه‌ای انتخاب میشدند، اعتصاب‌هایی ترتیب داده میشدند تا هرج و مرج بوجود آید. کمک مالی سپا پشت کلیه این عملیات قرار داشت. (ص ۱۴۰) براون، که در دوران رونالد ریگان «مدال آزادی» گرفت، از پول سپا به باندهای مسلح در بنادر مدیترانه پول داد تا اجناس آمریکایی با وجود مخالفت کارگران کمونیست بندر تخلیه شوند. خشونت از جمله کتک زدن و قتل کارگران کمونیست عضو اتحادیه‌ها از جمله شگردهای موفقیت آمیز این عملیات بودند. منابع متعددی عملیات آمریکا و آ. اف. ال برای ایجاد اتحادیه‌های طرفدار آمریکا و تجزیه اتحادیه‌های اروپا به دو دسته طرفدار آمریکا و شوروی را تقیح کردند. با وجود تمام این تلاش‌ها، عملیات بین المللی آ. اف. ال موفقیت محدودی داشت. نفوذ کمونیست‌ها در اتحادیه‌های سراسری فرانسه و ایتالیا کم نشد و نقش آنها در اتحادیه‌های انگلیس نیز ادامه پیدا کرد. اما شاید موفقیت‌آمیزترین دست آورد ابروینگ براون در یونان بود که توانست جلوی یک حرکت دمکراتیک اتحادیه‌ای را بگیرد که حتما منجر به پیروزی کمونیست‌ها در اتحادیه‌های یونان میشد. (ص ۱۴۱) همچنین آ. اف. ال

توانست از طریق عملیات‌های مشابه جلوی اتحاد در جنبش کارگری آلمان را بگیرد. اتحادیه‌های آلمان میخواستند که کارگران سهمی از قدرت را در صنعت و حکومت داشته باشند و این موضوع باعث وحشت آ. اف. ال بود. ایالات متحده آمریکا خرج زیادی کرد که فدراسیون اتحادیه‌های آلمان را از داخل درهم شکند. (ص ۱۴۲)

سیاست اصلی آ. اف. ال در آمریکای لاتین نیز مبارزه با کمونیست‌ها در اتحادیه‌های این کشورها بود. کنفدراسیون بین المللی اتحادیه‌های آزاد کارگری (International Confederation of Free Trade Unions, ICFTU) که در سال ۱۹۴۹ ساخته شده بود، شاخه آمریکای لاتین خود موسوم به سازمان محلی کار (Organization, ORIT) را در سال ۱۹۵۱ تشکیل داد. رهبری این سازمان بعهده یک مهاجر ایتالیایی ضد فاشیست، ضد کمونیست بنام روموالدی (Romualdi) گذاشته شد و مرکز آن در مکزیکوسیتی قرار گرفت. روموالدی رابطه نزدیکی با سپا داشت و این نزدیکی نه تنها بر رهبران آ. اف. ال روشن بود بلکه یکی از دلایل بکار گرفتن وی در کنفدراسیون بین المللی (ORIT) بشمار میرفت.

از جمله فعالیت‌های آ. اف. ال تحت رهبری جرج مینی نجات شرکت یونایتد فروت از آنچه تهدید کمونیستی نامیده میشد بود. در سال ۱۹۵۰ در گواتمالا جاکوب آربنز (Jakob Arbenz) که طرفدار اصلاحات ارضی بود توانست در انتخابات ریاست جمهوری کاندیدای خانواده‌های بسیار ثروتمند را

شکست دهد و چند کمونیست را هم وارد کابینه کرد. آربنز همچنین از نیروهای چپ در اتحادیه‌های گواتمالا دفاع نمود. وی در سال ۱۹۵۳ در طرح‌های رفرمیستی اش کمپانی یونایتد فروت را از بخش‌های مهمی از زمین‌های محروم کرد. آربنز با این کار پا را از حدی که قابل قبول یونایتد فروت، سپا و جرج مینی بود فراتر گذاشت. در سال ۱۹۵۴ جرج مینی نامه‌ای منتشر کرد که در آن آربنز متهم به قرار دادن گواتمالا در مدار کشورهای کمونیستی شد. مطبوعات آمریکا جنجال غریبی در مورد تهدید کمونیستی در گواتمالا بپا کردند. در همین حال رفقای مینی در سپا مشغول تدارک کودتا بودند. سپا توانست یک ارتش باصطلاح آزادیبخش تحت رهبری کارلوس کاستیو آرماس بسازد. آربنز بفاصله کوتاهی سرنگون شد. کلنل آرماس با ساختن یک دیکتاتوری دست راستی هزاران کارگر و دهقان را قتل عام کرد و گورهای دسته جمعی آنها شاهد عملیات موفقیت آمیز طراحی شده توسط سپا، یونایتد فروت و آ. اف. ال بوده است. (ص ۱۴۴) اما این کودتا سرانجام بنبغ آ. اف. ال از آب در نیامد. چون آرماس در سرکوب تا آنجا پیش رفت که اتحادیه‌های بی‌زنی مورد قبول آ. اف. ال را نیز تحمل نکرد و اعضای آنرا به زندان فرستاد. این تراژدی بارها و بارها در آمریکای لاتین تکرار شد.

در شماره‌های آتی بارو در بخش سوم این مطلب مرور فشرده‌ای بر تحولات سالهای دهه ۱۹۶۰ تا پایان قرن بیستم در جنبش کارگری آمریکا را به نقل از کتاب «مراقبت از صنعت و تجارت» به نظرتان می‌رسانیم. \*

## یک سند تاریخی

هشدار داد:

### نامه زینوف

من نامه شما را با بیشترین اشتیاق نسبت به موضوع کار و هدفان خواندم. تاریخ تراژیک انقیاد بین‌النهرین روشنترین بیان ممکن سیاست دورویانه و فریب دهنده نیست که حکومت بریتانیا دنبال میکنند. و در کجا امپریالیسم انگلیس هرگز به طرز متفاوتی عمل کرده است؟ در هند، مصر، افریقای جنوبی... در همه جا ما همین سیاست دروغگوئی، فریب و خشونت بیرحمانه را می‌بینیم.

شما در نامه‌تان به این واقعیت اشاره کرده‌اید که در کشور بومی شما رژیم توسط امپریالیسم بریتانیا معرفی شده است و اینرا نقض اصول «جامعه ملل» به حساب آورده‌اید. بنظر میرسد که در اینجا سوء تفاهمی جدی وجود دارد. امپریالیست‌های پیروز یعنی انگلیس، فرانسه و غیره بعد از جنگ «جامعه ملل» را بوجود آوردند تا کشورهای شکست خورده را بهتر غارت کنند. این دقیقاً انگلیس است که در حال حاضر این نهاد را هدایت میکنند.

بنابراین «اصول» جامعه ملل به هیچوجه تفاوتی با آن «اصول متعالی» ندارد که انگلیس از طریق بمباران مردم بی‌دفاع در بین‌النهرین اعمال میکند. من با نهایت دوستی توجه شما را به این سوء تفاهم جلب و درخواست میکنم تا در روشن

در بارو ۱۷ در مقاله «پیروزی در جنگ، شکست در صلح» که در رابطه با اوضاع عراق تحت اشغال آمریکا بود، اشاره ای نیز به انقلاب ۱۹۲۰ عراق شده بود. در این رابطه یکی از دوستان ما، سودابه فراز، ترجمه فارسی نامه زینوف، صدر هیات اجرایی کمینترن، در مورد هجوم بریتانیا به عراق در دهه ۱۹۲۰ را برای ما ارسال کرده اند که در پائین میخوانید. متن انگلیسی نامه در نشریه «پتک کارگران» (Workers, Hammer) ارگان اتحادیه اسپارتاکیست‌های بریتانیا، شماره ۱۸۲، اول مه ۲۰۰۳ منتشر شده است. توضیح مقدماتی زیر نیز از نشریه «پتک کارگران» است.

### در مورد هجوم بریتانیا به بغداد

زمانی که امپریالیست‌های بریتانیایی در ۱۹۱۷ به بغداد هجوم بردند، آنها نیز خود را آزاد کنندگان خواندند و نه اشغالگران. آنها در تداوم اشغال خونین مملکتی که به طور مصنوعی از کردها، سنی‌ها و شیعیان فراهم آورده بودند، بر روستانشینان شورشی گاز سمی فرو ریختند و با بمباران‌ها موجی عظیمی از ترور و وحشت در سراسر کشور ایجاد کردند. (نمایندگان خلق بین‌النهرین) طی نامی در ۱۹۲۲ خواهان همبستگی «انترناسیونال کمونیستی» شدند. زینوف از طرف «کمینترن» نامه را پاسخ گفت و علیه توهم به «جامعه ملل» سلف «سازمان ملل»

کردن کسانی بکشید که همین نقطه نظر را دارند. ارزیابی نادرست از ماهیت واقعی به اصطلاح «جامعه ملل» اشتباهاتی وخیم را موجب خواهد شد و درخواست من برای جلوگیری از این اشتباهات است.

بین‌النهرین هرگز با پشتیبانی و کمک رسانی این یا آن دولت امپریالیستی و یا «جامعه ملل» آزاد نخواهد شد، بلکه تنها مبارزات سازمان یافته توده‌های وسیع شهر و روستاهای عراق علیه اشغال میتواند این امر را متحقق کند. این توده‌ها باید قانع شوند که موقعیت مادیشان تنها زمانی سامان یافته و بهبود خواهد یافت که انگلیس بیرون انداخته شود، خائنین بین‌النهرین و در راسشان امیر فیصل که تنها در جستجوی انباشتن جیب‌های خود از طریق اعمال ستم بر مردم هستند، با تحقیری روبرو شوند که شایسته آنند، اطمینان کشورهای همسایه جلب شود و وقتی همه اینها تحقق پذیرفت پایان پیروزمندانه مبارزات قهرمانانه شما علیه امپریالیسم انگلیس تامین شده است.

انترناسیونال کمونیستی، که میلیون‌ها کارگر و دهقان را در انگلیس، فرانسه، آلمان، روسیه و غیره متحد میکند، به شما اطمینان میدهد که با مبارزه‌تان برای آزادی احساس همدردی داشته و از آن پشتیبانی مینماید. خبرنگاری بین الملل، مه ۱۹۲۲

# Baroo

Monthly Paper of  
Workers Socialist Unity-Iran  
www.wsu-iran.org

No.18, July 2003

حمایت یکپارچه از جانب رژیم روبرو نیستند و تلاش آنها برای یافتن جای پای در جنبش کارگری ایران عبث است. شوراهای اسلامی با سوابق بیست و چند ساله در لو دادن کارگران مبارز، همکاری با مقامات ذریبیط رژیم برای سرکوب مبارزات کارگری همانطور که در سند اهدافشان در مجلس تصویب شده است، اقدام علیه هر نوع ابتکار کارگری مستقل از خودشان، جایی در میان کارگران ندارند. شوراهای اسلامی بعنوان یک کلیت باید منحل شوند. در مورد نقش آندسته از اعضا و فعالین آنها که مستقیماً در سرکوب جنبش کارگری و کارگران مبارز شرکت نداشته اند در تشکلهای جدید، اجلاس ها و کنگره های کارگری تصمیم خواهند گرفت.

جنبش اصلاحات نیز در تلاش است تا برای کارگران ایران تشکل ایجاد کند. اگر چه تشکل مورد نظر جنبش اصلاحات بیشتر از شوراهای اسلامی با تشکل های مورد نظر سازمان جهانی کار همخوانی دارد اما اینها رهبران و فعالین سرشناس جنبش کارگری را با خود ندارند. جنبش اصلاحات سیاسی برای رفع این کمبود، هدفش یافتن نفوذ سیاسی در میان فعالین جنبش کارگری است. همه فعالینی که گارد محکمی در مقابل سیاستهای جنبش اصلاحات در جنبش کارگری ندارند اولین و بهترین طعمه های آنها هستند.

آنچه که جنبش کارگری بدان نیاز دارد ایجاد تشکل است. تشکلی با مرزبندی روشن با تشکلهای مورد نظر جنبش اصلاحات. تشکلهای مورد نظر اصلاح طلبان تشکلهایی هستند غیر دولتی، بوروکراتیک، ضد کمونیست، کلیت نظام سرمایه داری را می پذیرند و در محدوده آن خواهان بهبود وضع کارگران هستند، یعنی تشکلهایی بر مبنای همکاری طبقاتی و نه مبارزه طبقاتی.

کارگران ایران در چنین شرایطی است که به استقبال اول ماه مه میروند. باشد تا امسال اول ماه مه، سال پیمان طبقاتی کارگران برای ایجاد تشکل گردد، باشد تا مراسم اول ماه مه سال آینده با فراخوان تشکلهای خود کارگران برگزار شود.

## پیش بسوی ایجاد تشکلهای کارگری

### زنده باد وحدت طبقاتی کارگران

### کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

اردیبهشت ۱۳۸۲

آدرسهای تماس مستقیم

با اتحاد سوسیالیستی کارگری:

ای-میل wsu@home.se

فکس: ۰۰۴۶-۸-۶۴۸۸۶۹۴

تلفن: ۰۰۴۶-۷۳۹۳۹۷۱۴۳

بمناسبت اول ماه مه، روز کارگر

## اولین نیاز کارگران ایران تشکل است

اول ماه مه امسال را کارگران سراسر جهان بسیار متفاوت برگزار خواهند کرد. با اختلافات شدید امپریالیستها حول اشغال عراق توسط آمریکا، دوران موقت و تقریباً ده ساله پس از پایان جنگ سرد پایان یافت. دوران جدید که آغاز شکاف آشکار بین امپریالیستها بر سر تقسیم جهان یکی از نشانه های سیاسی آن است میروید تا با بلوک بندی های اقتصادی و نظامی جدید بر مبارزه طبقاتی نیز تأثیرات خود را بگذارد. روابط کارگران و سرمایه داران در داخل هر بلوک و تأثیر آن بر همبستگی های طبقاتی با کارگران بلوکهای دیگر که فعلاً و در ابتدا شامل کارگران دو سوی اقیانوس و بویژه فرانسه و آمریکا است از موضوعات مورد مناقشه جنبش کارگری است. تا زمانی که روند بلوک بندیهای جدید شکل نسبتاً نهایی به خود بگیرد جهان شاهد فراز و نشیب های بسیاری در روابط امپریالیستها خواهد بود و این بیش از هر چیز اعتراضات و مطالبات کارگران این کشورهای امپریالیستی که دولتهایشان از بازیگران اصلی هستند را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

در همین دوران، اعتراض به اشغال عراق کارگران کشورهای مختلف را در کنار و یا علیه دولتهایشان قرار داد. در اسپانیا و انگلستان ما شاهد اعتراضات و اعتصابات کارگری علیه جنگ و دولتهای مدافع جنگ بودیم در صورتیکه کارگران معترض آلمان و فرانسه خود را در کنار دولتهای خود یافتند. یکی از بزرگترین حملات سرمایه داری آلمان به دستاوردهای کارگران هنگامی اتفاق افتاد که کارگران در خیابانها علیه جنگ و در دفاع از مواضع ضد جنگ دولت در خیابانها تظاهرات می کردند. هر چند چنین موضعی در کوتاه مدت می تواند ناشی از عدم درک شرایط مبارزه طبقاتی در دوران جدید به نظر آید اما در عین حال می تواند باعث دست بالا پیدا کردن آن گرایشاتی در جنبش کارگری شود که منفعت کارگران را در اتحاد با سرمایه خودی علیه بلوک رقیب جلوه میدهند. نتیجه تناسب قوای گرایشات درون جنبش کارگری در کشورهای امپریالیستی در دوران جدید تأثیرات جدی بر مبارزات کارگری در کشورهای دیگر خواهد داشت.

در ایران، کارگران کماکان با مسائل و مشکلات خود دست و پنجه نرم می کنند. میلیونها کارگر شاغل در کارگاهها خارج از شمول قانون کار هستند. هنوز میلیونها کارگر تحت قرار دادهای موقت و ۸۹ روزه و بدون هیچ مزایایی نظیر بیمه و بازنشستگی کار می کنند. هنوز دهها هزار کارگر برای دریافت حقوق های معوقه خود مبارزه می کنند. هنوز کارگران نساجی قادر نشده اند متشکل شوند و برای یک راه حل عمومی که شامل همه کارگران نساجی شود مبارزه کنند. آخرین نمونه آن کارگران نساجی بهشهر بودند. واکنش آنها به بی اعتنائی دولت به خواست آنها برای طبقه کارگر غرور انگیز بود. اما با عوض شدن شیشه های شکسته شده و آب و جارو شدن خیابانهای بهشهر، تنها چیزی که باقیمانده خاطر این اقدام متهورانه است نه تشکلی که می توانست از دل آن متولد شود و کل کارگران نساجی را متحد و متشکل کند.

امسال نیز کارگران رشته های روبه رشد نظیر اتومبیل سازیها، صنایع فلز، نفت، گاز و پتروشیمی از کمترین تحرک در مقایسه با دیگر بخشها برخوردار بودند.

امسال نیز کارگران ایران بدون تشکل هستند. شوراهای اسلامی دیگر با

# بارو

ماهنامه اتحاد سوسیالیستی کارگری

Editor: Iraj Azarin

سردبیر: ایرج آذرین

editorbaroo@yahoo.se

هیات تحریریه: احسان کاوه،

www.wsu-iran.org

رضا مقدم، سودابه مهاجر